# مجموعه مكاتيب حضرت عبدالبهاء (72)

این مجموعه با اجازه محفل مقدس روحانی ملی ایران

 شیدالله ارکانه بتعداد محدود بمنظور حفظ تکثیر شده

 است ولی از انتشارات مصوبه امری نمی‌باشد.

 شهر القدرة 133 بدیع

اين مجموعه مكاتيب حضرت عبدالبهاء ارواحنا فداه در تاريخ 3 شهر العزة 133(18/6/35)[[1]](#footnote-1) به عنایت جناب کمال‌الدین بخت‌آور علیه بهاءالله بنحو امانت در اختیار محفظه آثار امری قرار گرفت. اصل کتاب متعلق به سرکار خانم حوریه ایمانی (فدا) علیها بهاءالله از احبای رضائیه می‌باشد

 \* ص1 \*

# هو الأبهى الأبهى اى سرور هوشمندان آنچه بقلم مشكين نگاشتى خوانديم

و باستان يزدان زبان ستايش گشاديم كه پرتو خورشيد اسمانى

چنان درخشيد كه در دلهاى ياران ستاره اميد دميد و

مژده رسيد كه اى ياران ديرين بجوشيد و بخروشيد و

بگوئيد و بشنويد كه يزدان سراپرده پيشينيان را بر افراخت

و پرچم فارسيان را بلند نمود و اختر ايرانيان را روشن

كرد خزان گذشت و دى بسر آمد باد بهار رسيد و

گلشن مشكبار دميد تا اسيران سرور كردند و بينوايان

رهبر هر بى سر و سامان سر و سامان جويد و لانه ويران

ايوان كيوان گردد كلبه دودمان ديرين بهشت برين گردد

و اشيان مرغان اندوهگين گلگشت دلنشين پس بايد

بپاداش اين بخشش خداوند افرينش كوشش نمود تا

همه ياران در سايه سراپرده يزدان در آيند و بزرگوارى

جهان اسمان رخ بگشايد تا روى زمين آئينه چون برين

 \* ص2 \*

گردد و جهان پستى پرتو جهان بالا گيرد اى يزدان پاك اين

بنده ديرين را اندوه گين مخواه شادمانى آسمانى بخش

و فرّ يزدانى بده ستاره روشن نما و گل گلشن كن سرور

آستان نما و افسر جهان بالا بر سر نه رويش را بدرخشان

و گوهرش را بيفشان جانش را مشكبار كن و دلش را گلزار نما

 تا بوى خوى خوشش جان پرور گردد و پرتو

رويش افزون از ماه و اختر توئى مهربان و توئى بخشنده و

توانا اى يار ديرين پرسش چند نموده بودى پرسش نخست

اين بود كه چرا آئين پيغمبران ديگرگون گردد و روش وخشوران مانند بوقلمون مهتر اسرائليان را روشى بود

و اختر عيسويان را تابشى و سرور تازیان را فرمايشى و

مهر سپهر جهان بالا را آئين و درخششى گفتار و كردار

و ائين و روش و فرمايش هر يك دگرگون بود اين چه

رازى است نهانى و پنهان زيرا بايد فرمايش يزدان بر

 \* ص3 \*

يك روش باشد تا بخشش آسمانى رخ بگشايد انتهى بدان كه

جهان و انچه در اوست هر دم دگرگون گردد و در هر نقشى

تغير و تبديل جويد زيرا تغيّر و تبدّل و انتقال از لوازم

ذاتيّه امكان است و عدم تغيّر و تبدّل از خصايص وجوب

لهذا اگر عالم كون را حال بر يك منوال بود لوازم ضروريّه

اش نيز يكسان ميگشت چون تغيّر و تبدّل مقرّر و ثابت

روابط ضروريّه اش را نيز انتقال و تحوّل واجب مثل عالم امكان

مثل هيكل انسان است كه در طبيعت واحده مداوم نه

بلكه از طبيعتى بطبيعتى ديگر و از مزاجى بمزاجى ديگر انتقال

نمايد و عوارض مختلف گردد و امراض متنوّع شود لهذا

پزشك دانا و حكيم حاذق درمان را تغير دهد و علاج

را تبديل نمايد بديده بينا ملاحظه كنيد كه انسان در

رحم مادر خونخوارست و در مهد و گهواره شير خوار

و چون نشو و نما نمايد بر خوان نعمت پروردگار نشيند

و از هر گونه طعام تناول نمايد زمان طفوليت را حكمى

 \* ص4 \*

و دم شير خوارى را رزقى و سن بلوغ را اقتضائى و جوانى

را قوت و قدرتى و ضعف و پيرى را فتور و رخاوتى

در هر درجه ايشان را اقتضائى و دردش را درمانى و هم چنين موسم صيف را اقتضائى و فصل خزان را خصوصيتى

و موسم دى را برودتى و وقت بهار را نسيم معطّرى

و شميم معنبرى حكمت كليّه اقتضاى اين مينمايد كه به

تغیير احوال تغيیر احكام حاصل گردد و به تبديل امراض

تغيیر علاج شود پزشك دانا هيكل انسانرا در هر مرضى

دوائى و در هر دردى درمانى نمايد و اين تغیير و

تبديل عين حكمت است زيرا مقصد اصلى صحت و عافيت

است و چون علاج را تغير دهد نادان گويد اين

دليل بر نادانى حكيمست اگر داروى اوّل موافق بود

چرا تغيیر داد و اگر نا موافق بود چرا در اغاز تجويز كرد

ولى رنجور دانا اذعان نمايد و بر وجدان بيفزايد و اين

 \* ص5 \*

را بدان كه آئين يزدانى بر دو قسم است قسمى تعلّق بعالم

آب و گل دارد و قسم ديگر تعلّق بجهان جان و دل اساس

ائين روحانى لم يتغيّر و لم يتبدّل است از اغاز ايجاد تا

يوم ميعاد و تا ابد الاباد بر يك منوال بوده و هست

و ان فضايل عالم انسانيّت و ائين حقيقى دائمى سرمدى

يزدانى و روش و فرمايش ابدى خداوند افرينش است

و قسمى از ائين تعلّق بجسم دارد ان بمقتضاى هر زمانى

و هر موسمى و هر درجه از سن تبديل و تغير يابد و در

اين كور عظيم و دور جديد تفرعات احكام جسمانى

اكثر به بيت عدل راجع چه كه اين كور را امتداد عظيم است

و اين دور را فسحت و وسعت و استمرار سرمدى ابدى و

چون تبديل و تغيیر از خصايص امكان و لزوم ذاتى اين

جهانست لهذا احكام جزئيّه جسمانى باقتضاى

وقت و حال تعين و ترتيب خواهد يافت امّا اسّ اساس

 \* ص6 \*

ائين يزدان را تغيیر و تبديلى نبوده و نيست مثلاً خصائل

حميده و فضايل پسنديده و روش پاكان و كردار بزرگوار

و رفتار نيكوكاران از لوازم ائين يزدانست و اين ابداً تغيیر ننموده

و نخواهد نمود امّا احكام جسمانى البتّه باقتضاى زمان

در هر كورى و دورى تغير نمايد شما ببصر انصاف ملاحظه

نمائيد در اينعهد و عصر كه جهان جهانى تازه گشته

و جسم امكان لطافت و ملاحتى بى اندارزه يافته آيا

ممكن است كه احكام و ائين پيشينيان بتمامه مجرى

گردد لا واللّه از اين گذشته اگر در ظهور مظاهر مقدّسه ائين

تازه تاسيس نگردد جهان تجديد نشود و هيكل عالم در قميص

تازه جلوه ننمايد جواب پرسش ثانى پس بدان كه پيغمبر

را از كسب و صحف مقصود معانى است نه الفاظ و مراد

حقيقت است نه مجاز ماده است نه صورت گوهر است

نه صدف ان حقيقت معانى كلّيه كه رهبر پيغمبران است يكى

 \* ص7 \*

است و ان دستور العمل كلّ لهذا فى الحقيقه هر پيغمبرى بر اسرار جميع

پيغمبران مطّلع ولو بظاهر كتاب او را نديده و سخن او را

نشنيده و ائين جسمانى او را نسنجيده زيرا روش و سلوك

و اسرار و حقايق و ائين روحانى كل يكى است پرسش سيّم

در خصوص تجهيز و تكفين نفوس متصاعده الى اللّه

سئوال نموديد كه در كتب سماويّه مختلف نازل كدام يك

بهتر است و صحيح ائين پسين ناسخ ائين پيشين است

و چون بديده بينا نظر فرمائيد ملاحظه ميكنيد كه چنين

است و اما سئوال چهارم سئوال نموده بوديد كه

ارواح بعد از صعود اجسام در چه مقامى قرار خواهند

يافت بدان كه روح از حقايق مجرّد است و حقيقت

مجرّده مقدّس از زمان و مكان است زيرا زمان

و مكان از لوازم حقايق جسمانيه و متحيزّه است

حقيقت مجرّده را چه زمانى و چه مكانى جسم و جسمانى

 \* ص8 \*

نيست تا از براى او مكان يقين كنيم لامكان است

نه امكان جان است نه تن لطيفه الهيّه است نه كثيفه جسمانى

نور است نه ظلمت جان است نه جسد از عالم يزدان

است نه كيهان مكانش مقدس از امكنه و مقامش

منزّه از مقامات بلند است و مرتفع متعالى است و

ممتنع كاخ عظمتش را ايوان كيوان زندانست و قصر

مشيد متعاليش را چرخ برين اسفل زمين و امّا

جسد التى است از براى روح زيرا متحرّك و مرتكب

و مكتسب و مسی‌ء و محسن روح است نه جسد گنهكارى

و ستمكارى و خوش خوئى و نيكوئى منبعث از جان

و روان است نه تن ناتوان لهذا همچنانكه عذاب و

عقاب و سرور و اندوه و حزن و طرب از احساسات

روح است كذلك پاداش و ثواب و عقاب و جزا

و مكافات كه از نتايج اعمال حاصل راجع بروح است نه جسد هيچ

 \* ص9 \*

شمشيرى بجهة كشتن بيگناهى مؤاخذه نگردد و هيچ

تيرى بجهته زخم اسيرى معاقبه نشود چه كه آلت

است نه فاعل محكومست نه حاكم مقهور است نه قاهر

والبهاء عليك ع ع

# هو الأبهى الأبهى اى بهمن از خداوند بخواه كه چون ابر بهمن گوهر فشان گردى و چون صحن چمن گلشن يزدان شوى و گل و ريحان

پرورى نظر عنايت از ملكوت احديّت شامل و درياى

عطا پر موج و مقدّس از ساحل نامه ات خوانده

شد و مضمون معلوم گرديد در خصوص نامه

هاى پيغمبران سئوال فرموده بوديد كه با وجود

كثرت انبيا در قران معدودى قليل عبارت از

بیست هشت نفر مذكور حتى حضرت مه اباد و زردشت

 مذكور نه حكمت اين چه چيز است بدان

 \* ص10 \*

كه در قران بيست و هشت پيغمبر بظاهر مذكور ولى

فى الحقيقة كل مرموز زيرا از براى مظاهر مقدّسه دو

مقامست مقام توحيد و مقام تجريد در مقام

توحيد حقيقت واحده هستند در اينمقام ميفرمايد

لا نفرق بين احد من رسله مثلش مثل شمس است

هر چند مطالع و مشارق متعدد است ولكن شمس

واحد است كه مشرق و لائح از كل است در اين

مقام ذكر هر يك از انبياء ذكر كل است نام احمد نام جمله

انبياست و مقام ديگر مقام تحديد است و ان بحسب

مراتب و شئون مظاهر مقدّسه است در اينمقام ميفرمايد

تلك الرّسل فضلنا بعضهم على البعض مثل اينمقام مثل بروج

است كه افتاب را در هر يك از آن تاثيرى حاصل و در

جائى از حرارت مختلف است چنانچه افتاب را در برج

اسد نهايت حرارت حاصل و در برج دلو و حوت

 \* ص11 \*

حرارت متعدل پس معلوم شد كه ذكر بعضى از انبيا

عبارت از ذكر كل است در اينمقام چيزى بخواطر رسيده

كه مادام چنين است چرا كفايت بذكر يكنفس از انبيا

نشد و پس حكمت ذكر بيست و هشت چه چيزى است

اين معلوم است كه نظر بحكمتهاى بالغه الهى در زمان

ختمى ماب روحى له الفداء وقوعاتى دست ميداد

و بمقتضاى وقت و اقتضاى حال وقوعات

پيغمبران سلف نازل ميشد و بيان ميگشت و

ذكر بعضى از پيغمبران و وقوعات ايّامشان نظر

بحكمت بالغه در قران عظيم شد و چون مقام نبوت

مقام افاضه و استفاضه است و در عالم خارج

مثال مجسمش كوكب قمر مكرمست و ماه را در دور فلكى

بيست و هشت خانه محقق امّا حضرت مه آباد

و حضرت زردوشت در قران تلويحاً مذكورند

 \* ص12 \*

و نفسى تا بحال پى نبرده چنانچه اصحاب رس و انبياشان را

ذكر نموده و اين رس رود ارس است و اين پيغمبران

ذى شان متعدد بودند انجمله حضرت مه آباد

حضرت زردوشت بود البهاء عليك ع ع

# هو الابهى اى متشبث بذيل الميثاق منشور مسطور منظور امد و

سئوالات مفصّله ملاحظه گرديد ولو انكه كثرت غوائل

چون زهر هلاهل تاثيرى در اركان و اعضا و مفاصل

نموده كه قلم از تحرير و لسان از تقدير مانده و مشاغل

بدرجهء كه وصف نتوان نمود ولى نظر بغليان محبت

اين عبد بانجناب جواب روحانى مطابق حكم رحمانى در

كمال توضيح مختصر و مفيد داده مى شود و جوامع الكلم

در اين مقام و موارد مقبول و مطلوب تا بتوضيح و

تصريح و تشريح و تلويح و تفسير تأويل صد باب از هر بابى

 \* ص13 \*

از ابوابش باز كرد و الّا اوراق افاق استبعاب[[2]](#footnote-2) ننمايد

از حكمت حوالهء بعضى احكام مهمّه به بيت العدل سئوال

نموده بوديد اوّلا انكه اين كور الهى صرف روحانى

و رحمانى و وجدانيست تعلّق بجسمانى و ملكى و

شئون ناسوتى چندان ندارد چنانچه دور حضرت

مسيحائى نيز روحانى محض بود و در جميع انجيل جز حكم

منع طلاق و اشاره برفع سبت نبود جميع احكام روحانى

و اخلاق رحمانى بود چنانچه فرموده اند ما جاء ابن

الانسان لیدین العالم بل ليحيى العالم حال اين دور اعظم نيز

صرف روحاني و معطي زندگاني جاودانيست زيرا

اسّ اساس دين اللّه تزيين اخلاق و تحسين صفات

و تعديل اطوار است و مقصود اينست كه كينونات

محتجبه بمقام مشاهده فائز گردند و حقايق مظلمه

ناقصه نورانى شود و امّا احكام سائره فرع ايقان

و ايمان و اطمينان و عرفان با وجود اين چون دور

مبارك اعظم ادوار الهيّه است لهذا جامع جميع

 \* ص14 \*

مراتب روحانيه و جسمانيّه و در كمال قوة و سلطنت است

لهذا مسائل كلّيه كه اساس شريعت اللّه است منصوص است

ولى متفرّعات راجع ببيت العدل و حكمت اين است كه

زمان بر يك منوال نماند و تغيّر و تبدّل از خصائص و لوازم

امكان و زمان و مكانست لهذا بيت العدل بفكر و رأى

خويش قرار مى دهند استغفراللّه بيت العدل اعظم بالهام

و تائيد روح القدس قرار و احكام جارى نمايد زيرا در تحت

وقايت و حمايت و صيانت جمال قدم است و انچه قرار دهد

اتباعش فرض مسلّم و واجب متحتّم بر كلّ است ابداً

مفرّى از براى نفسى نه قل يا قوم انّ بيت العدل الأعظم تحت

جناح ربّكم الرّحمن الرّحيم اى صونه و حمايته و حفظه

و كلائة لانّه امر المؤمنين الموقنين باطاعة تلك العصبة

الطیّبة الطّاهرة و الثّلة المقدّسة القاهرة فسلّطها

ملكوتيّة رحمانيّة و احكامها الهاميّة روحانية بارى

مقصود حكمت ارجاع احكام مدنيّة ببيت عدل

اين است و در شريعت فرقان نيز جميع احكام منصوص

 \* ص15 \*

نبود بلكه عشر عشر معشار منصوص نه اگر چه كليّه

مسائل مهمّه مذكور ولى البتّه يك كرور احكام غير

مذكور بود بعد علما بقواعد اصول استنباط نمودند

و در ان شرايع اوليّه افراد علما استنباط هاى مختلف

مى نمودند و مجرى مى شد حال استنباط راجع بهئيت

بيت العدل است و استنباط و استخراج افراد علما را

حكمى نه مگر انكه در تحت تصديق بيت عدل در ايد

و فرق همين است كه از استنباط و تصديق هيئت

بيت عدل كه اعضايش منتخب و مسلّم عموم ملّت

است اختلاف حاصل نميگردد ولى از استنباط

افراد علما حكماً اختلاف حاصل شود باعث

تفريق و تشتيت و تبعيض گردد و وحدت

كلمه بر هم خورد و اتّحاد دين مضمحل شود و بنيان

شريعت اللّه متزلزل گردد امّا امر نكاح بكلّى

از احكام مدنيّت است و مع ذلك در شريعت اللّه

شروطش وارد و اركانش واضح ولى اقتران اقارب

 \* ص16 \*

غير منصوص راجع به بيت العدل كه بقواعد مدنيّت

و مقتضاى طب و حكمت و استعداد طبيعت

بشريّه قرارى دهند و شبههء نيست كه بقواعد

مدنيّت و طبابت و طبيعت جنس بعيد اقرب

از جنس قريب و نظر باين ملاحظه در شريعت

عيسّويه با وجود آنكه نكاح اقارب فى الحقيقه جائز

چه كه منعش منصوص نه مع ذلك مجامع اوليّه

مسيحيّه بكلّى ازدواج اقارب را تا هفت پشت

منع كردند و الى الان در جميع مذاهب عيسّويه

مجرى است زيرا اين مسئله صرف مدنيّت بارى انچه

بيت العدل در اين خصوص قرار دهند همان

حكم قاطع و صارم الهيست هيچكس تجاوز نتواند

و چون ملاحظه نمائيد مشهود گردد كه اين

امر يعنى ارجاع احكام مدنيّة ببيت العدل چه

قدر مطابق حكمت است زيرا وقتى مشكلى حاصل

گردد كه امر الجائى در مسئله رخ بگشايد انوقت

 صفحه ١٧

بيت العدل چون قرار سابق را داده بود باز بيت العدل

خصوصى بجهت الجاءات ضروريّه مى تواند و مورد

و موضع مخصوصى امرى جديد خصوصى صادر نمايد

تا دفع محذور كلى شود زيرا انچه را بيت العدل قرار

دهد فسخ نيز تواند در فرقان نيز مسئله تعزير

بوده كه راجع بأراده اولى الأمر بوده نصوصى

در درجات تعزيز از درجهء عتاب تا درجهء قتل

بوده كه مدار سياست و ملت اسلام اكثر بر اين

بود بارى اين كور اعظم اساسش بر نهجى گذاشته

شده است كه احكامش مطابق و موافق جميع اعصار

و دهور چون شرايع سلف نه كه حال اجرايش

ممتنع و محال است مثلاً ملاحظه نمائيد كه احكام

تورات اليوم به هيچ وجه اجرايش ممكن نه چه كه ده

حكم قتل در ان موجود و بهم چنين بموجب شريعت

فرقان بجهت ده درهم سرقت دست بريده ميشود

حال اجراى اين حكم ممكن لا واللّه امّا اين شريعت مقدّسه

 \* ص18 \*

الهيّه موافق جميع اوقات و از زمان و دهور و كذلك

جعلناكم امّة و سطاً لتكونوا شهداء على النّاس و يكون

الرّسول عليكم شهيداً اشعار بليغه و ابيات فصيحه

كه بمضامين مليحه تنظيم شده بود قرائت و تلاوت

گرديد فى الحقيقه سزاوار ترتيل در محافل توحيد

است والبهاء عليك ع ع

# هو الأبهى اى ناطق بذكر الهى صبح قدم چون مشرق عالم

 را روشن

نمود خفّاشان پريشان شدند كه اى واى ما را

مجال و ميدان نماند دكّه و بازار در شكست پس

چارهء بايد كرد چه كه محراب و منبر بر هم خورد يكى

گفت اين صبح كاذب است ديگرى گفت كوكب

افل برخى گفتند فجر شماليست نادر الوقوع و

كوكب لامع از پس ندارد و بعضى گفتند كه شعاع

كورهء ولکانيست كه وقت طغيان اتش فشانى

است و چون افتاب انور دميد بزواياى ظنون

 \* ص19 \*

و دخمه‌هاى اوهام گوناگون خزيدند كه اين شب است

نه روز ظلمت است نه شعاع دلفروز كو آن خسرو

كشور اثير كو ان پرتو جهانگير كو آن كوى آتشين

كو آن روى نازنين و چون آن نيّر تابان در وسط

آسمان در نقطه معدّل النّهار خيمه برافراشت

نوبت سلطنت بنواخت كه اى نابينايان و اى

خفّاشان پرتو اشراقست و تجلّى نيّر افاق

لمعه طور است و شعله پر نور چشم مشتاق منوّر

است و مشام عشّاق معنبر نفحات جان پرور است

و نسمات رياض حشر اكبر نفحهء صور است و نفحهء

گلشن سرور فيض عنايت است و يوم بشارت

دهشت قيامت است و وحشت خسران

دنيا و اخرت خوف تضع کل ذات ]حمل[ حملهاست و

بيم تذهل كلّ مرضعة عمّا ارضعت و ترى النّاس

سكارا و ما هم بسكارا ولكن عذاب اللّه شديد

است و ظهور نفح فى الصّور و ذالك رجع غير

 \* ص20 \*

بعيد است سرور و حبور است و حشر و نشور

اصحاب يمين در فلك امين است و اصحاب شمال در

شرّ وبال انّ الأبرار لفى نعيمست و انّ الفجّار لفى جحيم

شمع الهى روشن است و انجمن رحمانى گلشن خلاصه

اين وقوعات عظيمه بى هوشان را بيدار ننمود و

مدهوشان را هشيار نكرد حال هنوز منتظر آن

يومند و مستحّق زجر و لوم ذرههم فى خوضهم

يلعبون پس اى احباى الهى شما كه صدر نشين

اين بزميد و تيغ اتشين اين رزم طيور حدائق

توحيد و ظهور حقائق تجريد در ظلّ كلمهء وحدانيّت

جمع شوند و تحت لواء حضرت احديّت مجتمع الشمل

قيام بر اظهار اثار باهره حشر اكبر نمائيد و در صدد

تشهير انوار ظاهره اين نشر اعظم افتيد در الفت

و محبّت بكوشيد و با هم جوشيد باخلاق

الهى ممتاز از ناس شويد و بروش و سلوك

مالك الملوك سالك بين ناس در جمع شمل بكوشيد

 \* ص21 \*

و در ترّقى در جميع مراتب بين جمع بيكديگر مهربان باشيد

و باشنا و بيگانه خير جويان نظر بقصور ننمائيد و از

فيض ظهور محروم نگرديد در نظم امور بكوشيد

و در ترّقى جميع شئون بذل مجهود نمائيد ولى

شاهد جميع اين مواهب در انجمن ياران پرده بر

اندازد چون عهد و پيمان محفوظ و مصون

گردد و الّا حيّ على الياس حيّ على الوبال حيّ

على الضلال حيّ على خيبة الامال و الاضمحلال

حيّ على عذاب شديد المحال و البهاء عليك ع ع

# اين توقيع از بيانات طلعت قدم جل اسمه الاعظم است

الكرم الأبهى

هل الايات نزّلت قل اى و ربّ السّموات هل اتت

السّاعة بل مضت و مظهر البيّنات قد جائت الحاقة

و اتى الحق بالحجّة و البرهان قد اتت الزّلازل و

ناحت القبائل من خشية اللّه المقتدر الجبّار قل

الصّاخة صاحت و اليوم للّه الواحد المختار هل

 \* ص22 \*

الطامة تمت قل اى و ربّ الارباب هل القيامة قامت

بل القيّوم بملكوت الايات هل ترى النّاس صرعى

بل و ربّى العليّ الأبهى هل انقعرت الاعجاز بل

نسفت الجبال و مالك الصّفات قال اين الجنّه

و النّار قل الأولى لقائى و الاخرى نفسك يا ايّها

المشرك المرتاب قال انّا ما ترى الميزان قل ايّ و ربّى

الرّحمن لا يريه الّا اولوا الأبصار هل سقطت النّجوم

قل اى اذ كان القيّوم فى ارض السّر فاعتبروا يا اولى

الانظار قد ظهرت العلامات كلّها اذا خرجنا يد

القدرة من حبيب العظمة و الأقتدار قد نادى المناد

اذ اتى الميعاد و انصعق الطوريون فى تيه الوقوف

من سطوة ربّك مالك الايجاد يقول الناقور هل نفخ

فى الصّور قل بلى و سلطان الظهور اذ استقرّ على

عرش العظمة اسمه الرحمن قد اضاء الدّيجور من

فجر رحمة ربّك مطلع الانوار قد مرّت نسمة الرحمن

و اهتزّت الأرواح فى قبور الأبد ان كذلك قضى

 \* ص23 \*

الامر من لدى اللّه العزيز المنّان قال الّذين كفروا

متى انفطرت الأسماء قل اذ کنتم فى اجداث الغفلة

و الضّلال من المشركين من يمسح عينيه و ينظر اليمين

و الشّمال قل قد عميت ليس لك اليوم من ملاذ منهم

من قال هل حشرت النّفوس قل اى و ربّى اذ كنت

فى مهاد الاوهام منهم من قال هل نزّل الكتاب بالفطرت

قل انّها فى الحيرة اتّقوا يا اولى الالباب و منهم

من قال احشرت اعمى قل بلى و راكب السّحاب

قد زينّت الجنّة باوراد المعانى و سعرّ السعير من

نار الفجّار قل قد اشرق النّور من افق الظهور و

اضائت الافاق اذ اتى مالك الميثاق قد خسر الّذين

ارتابوا و ربح من اقبل بنور اليقين الى مطلع الايقان

طوبى لك يا ايّها النّاظر بما نزّلت لك هذا اللّوح الّذى

منه تطير الارواح احفظه ثمّ اقرئه لعمرى انه باب

رحمة ربّك طوبى لمن يقرئه فى العشى و الاشراق انّا

 \* ص24 \*

نسمع ذكرك فى هذا الأمر الّذى منه اندّك جبل

العلم و زلّت الاقدام البهاء عليك و على كل مقبل

اقبل الى العزيز الوهّاب قد انتهی و ماتم اصبر

انّ ربّك لهو الصّبار

# هوالأبهی يا من اتعّظ من الموعظة الحَسَنة تااللّه الحق انّ القيامة

قامت و الطّامة ظهرت و الشّمس اظلمت و السّماء

انفطرت و النّجوم انتشرت و الجبال نسفت و الواقعة

وقعت و الراجفة رجفت و الرادفة تبعّت و

الأرض انبسطت و وضع المنبر النّورانى و حشر العالم

الأنسانى و صعد المنبر الخاتم لما مضى و الفاتح لما

استقبل و نطق بالثّناء و نادى بالبشرا و وعظ الورى

و نصح اهل الانشاء و دعاهم الى الثّبوت على الميثاق

و حذرهم عن النّفاق و انذرهم من الأستماع للنّعاق

فى يوم الوفاق و انّك انت استمع لنداء مظاهر الثبوت

و مطالع الأشراق و كن منادى الميثاق بين ملأ

الافاق و ثبّت الاقدام و عطّر المشام و ادع الى ربك

 \* ص25 \*

با الحكمة و الموعظة الحسنه انّ ربّك يوءيّد بفيالق من السّماء

و جیوش من الملأ الاعلى و جنود من الملكوت الأبهى

و البهاء عليك ع ع

# هو الأبهى اى ثابت بر پيمان سبحان الله چه سرّيست يكصدف

در اغوش خويش دُر و خزف پرورش داده يكمعدن ذهب

ابريز و نحاس ناچيز تربيت نموده بر وجود

بمثابهء صدفست چون تو گوهر هر ابدارى پرورده

و چون پير كفتار خزف بيمقدارى اشكار كرده

اين آيت هدى و ان نحوست كبرى اين سراج

منوّر و ان ظلام مجسّم اين ماء معين و ان

بئر سجيّن اين بلبل باغ و آن ننگ زاغ و كلاغ

اين نغمهء يا بهاء الأبهى بلند نمايد و توجّه بملاء

اعلى كند و ان نعرهء اين الطبقات السّفلى بر آرد

اين نور بديع طلبد ان خسران مبين جويد

اين محرم راز شود و ان محروم از فضل بى نياز

 \* ص26 \*

اين وجه مانوس گشايد و آن ترّقى معكوس كند

و با شمائل منحوس جلوۀ طاوسى خواهد ديگر

نداند كه شغال بد پوز هر چند در خم رنگ

درنگ نمايد شهپر طاوسى نگشايد و صيحهء

خروس فردوس ننمايد و رندان الهى اسير

پوست رنگين نشوند بلكه جلوهء روحانى جويند

و نغمهء رحمانى و عليك البهاء ع ع

# هو الابهى اى ياران من و ياوران من بانك بانك عبوديّت

است و جلوه جلوهء رقيّت در استان مقدّس كلّ

فناء محضيم و معدوم بحت هر يك در فرائض بندگى

بكوشيم و در لوازم چاكرى جهد بليغ نمائيم

و خلعت عبوديّت را زيبايش دوش رقيّت نمائيم

مظهر تائيد حضرت احديّت گرديم عنوان ربوبيّت

و القاب الوهيّت مخصوص ذات مقدّس است

نهايت ستايش و نيايش ما محويّت و فنا و

 \* ص27 \*

عجز و نياز در درگاه كبريا است اين است موهبت

كبرى اينست رحمت عظمى اينست جنّت مأوى

اينست فردوس اعلا اينست سلطنت ارض

و سماء اينست شرف باذخ اينست مقام شامخ

اينست فضل عظيم اينست فوز مبين هنيئاً

للفائزين سُقياً للقائمين دعياً للطالبين

حضرت شهيد ابن شهيد عليه بهاءاللّه الأبهى

ذكر آن يارانرا در محرّرات خويش فرموده و نهايت

ستايش نموده كه احبّاى ان اقليم چون بنيان

رصين و حصن حصين ثابت بر ميثاق و منجذب

اشراقند و چنين سزاوار است زيرا جمال قديم

و صبح مبين و افتاب ملكوت عظيم روحى لاحبّائه

الفداء عنايت خاص باهالى كشور خراسان داشتند

دائماً در كمال بشاشت متبسّمانه ذكر احبّاى خراسان

ميفرمودند و اين عنايت اثارش اينست در

ميثاق الهى كلّ ثابت و راسخند قوم ظلوم جهول

 \* ص28 \*

نقض را نفوذى در آنصحفات نشده و اهل شبهات

را اميدى نماند حال بشكرانهء اين تائيد و توفيق

و صيانت و عنايت ربّ مجيد بايد احبّاى الهى

بكمال حكمت در تحكيم دعائم امر اللّه و تأسيس و

ترويج و ترّقى نفوس در جميع مراتب وجود و

تربيت اطفال و تعليم فنون نافعه بنو رسيده گان

و تدرّج در مدارج مدنيّت و تكثير صنايع وطنيّه

و ترويج تجارت و تحسين زراعت و تعميم معارف و

تعليم نساء و تكريم ورقات و رعايت اماء الرّحمن

و الفت و اتّحاد احبّاء و خدمت حكومت و صداقت

بسرير سلطنت و خيرخواهى عموم و اطاعت پادشاه

غيور بجان و دل بكوشند اعليحضرت شهريارى

ايدّه اللّه على احياء البلاد فى الحقيقة از بدو جوانى

و بدايت كامرانى در حقّ اين طايفه نهايت

صيانت را مجري و غايت حمايت را منظور داشته اند

 \* ص29 \*

تا آنكه بسرير تاجدارى جلوس فرمودند و در

مدّت تزئين سرير حكومت الحمد للّه عدالت را

منظور داشته اند لهذا احبّا بايد بكمال همّت و صداقت

در جميع مراتب خدمت و جانفشانى نمايند اى

ياران حق اين نصائح را بجان و دل گوش نمائيد

اگر چنانچه از بعضى مأمورين جور جفائى ببينيد

اين از اجبار علماء و اصرار سفها است خودسرانه

تعدّى مينمايند امّا دولت ابد مدّت ابداً راضى

نبوده و نيست و بقدر امكان صيانت ميفرمايد

لهذا از وقوعات حادثه محزون مباشيد و در

كمال راستى و درستى اطاعت و خدمت بدولت

و اولياء امور نمائيد و در فكر ترّقى و مدنيت عموم

و علويّت مملكت باشيد تا آنكه چون شمع در

عالم مدنى روشن گرديد ملاحظه كنيد كه

ممالك سائره در ترقيّات عصريّه چه قدر

پيش آمده اند جمال قدم بجميع وصاياء و عهود شما را

 \* ص30 \*

بر آنچه سبب ترّقى درجات است دلالت

فرموده اند شما بايد حزب ترّقى باشيد تا لشكر

حيات گرديد و جنود نجات شويد و همچنين از

براى شما تائيدات الهيّه از هر جهت اسباب

ترّقى مهيّا فرموده عنقريب برادرانتان از

اوروپ و امريك بايران خواهند امد و تأسيس

صنايع بديعه و بناء اثار مدنيّت و انواع كارخانها

و ترويج تجارت و تكثير فلاحت و تعميم

معارف خواهند نمود همين قدر امن و امان

بهمت حكومت بحدّ كمال برسد خواهند آمد و خطّه

ايران را رشك جهان و غبطهء اقاليم سائره خواهند

نمود انوقت حكومت بى نهايت خوشنود خواهد

شد و نواياى اين عبد در خير خواهى دولت

و خلوص بسرير شهريارى ظاهر خواهد گشت

اى ياران الهى اين دنياى فانى لياقت دل بستگى

ندارد و شايستگى تعلّق نداشته و نخواهد داشت

 \* ص31 \*

امرى در اينعالم مهم شمرده نشود مگر ظهور فضل عمل

و خصائل و مناقب انسانى كه اعظم وديعه الهى

است و آن جلوهء رحمانى عبارت از ظهور اين نصايح

و وصايا است هو الابهى و البها عليكم ع ع

عشق آباد جناب ملّا حسين زنجانى عليه

بهاءاللّه الأبهى ملاحظه نمايند

# هوالأبهی اى ناظر بملكوت ابهى خوشا بحال نفوسيكه

بصرف فطرت منجذب الى اللّه گشتند و بمغناطيس

محبّت سارع بمشهد فداء از جان و خانمان

بيزار شدند و از آنچه غير رضاى حضرت دوست

بود در كنار گشتند چون ذبيح مليح بقربانگاه

شتافتند و چون مسيح فصيح بر صليب بلسان

بليغ مناجات نمودند چون خليل جليل در

اتش نمرود بان افتادند و چون موساى كليم

در دست قبطیان چون نوح نجى در طوفان

طغيان ستمكاران چون سيّد حصور

 \* ص32 \*

در دست قوم كفور افتادند و چون ذكريّا

مظلوم در دام اهل غرور چون سيّد يثرب

و امام بطحا در صدمات و مشقّات لايحصى

افتادند و در تعذيب و تكفير و توهين اهل

شقا چون حسين مظلوم در دست قوم

ظلوم گرفتار شدند و در كربلا در شدّت

كرب و بلا افتادند و عاقبت جان باختند و

در ميدان فدا اسب تاختند و از اين تنگناى

عالم ادنى بملكوت ابهى شتافتند طوبى لهم بشرى

لهم من هذا الفضل الّذى اختصّ اللّه به من

شاء من عباده المقرّبين لعمرك ان اطّلعت سرّ

الشّهادة فى سبيل اللّه و سرّ القربان فى محبّت اللّه

لسرعت منجذباً الى ميدان الفداء منادياً

الوحاً الوحاً الى موهبة الكبرى البدار البدار

الى الرحمة العظمى العجل العجل الى الغنيمة

العلياء ولكنّ اللّه ستر هذا النّور و كتم هذا

 \* ص33 \*

السّر المكنون و الرّمز المصون اجلالاً لامره و صوناً

لمقامات قدس احبّته حتى يظهر سرّ الأختصاص

و يشرق انوار الموهبة فى مشكاة الخاص انّه يهبّ من

يشاء و يعطى من يشاء و يمنع عمّن يشأ يختّص برحمة

من يشاء و يوفّق على الأنفاق بفضله من يشاء انّه

هو الكريم الفضّال عبدالبهاء عبّاس

 ارض زنجان ترابش بخون دوستان اغشته و هوايش از حرارت

نار قربان تافته حدائقش بدم اطهرشان رنگين

شده شقايقش از نار اهل وفا خوش رنگ

گشته بسا نفوس كه در كمال شعف و شوق در

ان محفل از دست ساقى فداء جام عطا نوشيدند

و چه بسيار جواهر وجود که چون لؤلؤ

منثور در ان خاك و خون غلطيدند لهذا آن

خطّه و ديار در ساحت پروردگار قطعه از

گلذار توحيد است و ان سرزمين در نزد موقنين

 \* ص34 \*

از مواقع علييّن لهذا اهميّت كبرى داشته و لزوميّت

عظمى كه نفوسى در انجا موجود باشند كه چون

ابر اسمانى تائيد زرع الهى نمايند و چون نفحات

اذهار و نسمات اسحار قلوب ساكنين را حيات

جاودانى بخشند اهل آن ارض را محرّك روحانى

گردند و بازماندگان شهدا را مشوق ربّانى

نفحات الهيّه را ناشر كردند و رايات رحمانيه

را رافع اين بسيار لازم و واجب اگر انجناب

ممكن باشد كه مراجعت بان ارض فرمايند

و بصنعتى كه در مدينه عشق مشغول در ارض

زا مشغول به خدمت امر كردند و الفيض و

البركة من اللّه و در اين ضمن نيز مشغول بخدمت

امر كردند بسيار بنظر خوب مى آيد ربّ اسئلك

بكلّ عجز و ابتهال و تضرع و انكسار ان تؤيّد كلّ

عبد يقوم على خدمت امرك و كلّ مشتعل بنار

 صفحه ٣٥

محبّتك يسعى فى اعلاء كلمتك و كل بطل يطلق

العنان فى مضمار نشر اثارك كل ناطق بنطق

بافصح اللسّان فى بيان انوارك و اسرار كتابك

اى ربّ هم عباد اختصصتهم بفضلك و مواهبك

فى هذا الكور العظيم و رزقتهم من الذّ نعمائك فى

هذا الحشر الجليل و نوّرت وجوههم فى ملكوتك

المنير و اشرقت بانوار جمالهم فى افقك المبين

اى ربّ هم ملائكة الهامك و خزينة علمك و

اعزّة خلقك و مواقع امرك و مطالع فضلك و غيوث

جودك و ليوث غياضك و حيتان حياضك

و اوراد رياضك اى ربّ ايّدنى بانفاسهم القدّسية

و وفقنّى على خدمتهم بنفحاتك الأنسيّة اى ربّ

جعلهم مشارق تائيدك و مطالع توحيدك و

اعين حكمتك و انجم موهبتك و شعائر دينك

و ايات ملكوتك و رايات جبروتك انّك انت

 \* ص36 \*

الكريم المعطى هو الأبهى الوهّاب ع ع

عشق اباد دوستان الهى ملاحظه نمايند

# هو الأبهى اى احباى رحمانى و ياران معنوى ايّام قيام

بر خدمت و هنگام اشتعال بنار محبّتست

ظهور اسرار قدم و فيض اعظم يك حكمت

عظيمه و ثمرهء طيبّه اش محبّت و الفت و اتّحاد و

انجذاب بين احبابست تا باين موهبت و عنايت

بين ساير احزاب محشور و ممتاز گردند على

الخصوص در اين كور عظيم و دور مجيد كه

بوصاياى مؤكدّه محبوب قديم بايد قيام نمود

و آن تشييد روابط و الفت صميمه با جميع

خلیقه است ديگر معلوم است بايد با دوستان

حقيقى و ياران معنوى چگونه باشد قسم

بجمال قدم كه اليوم نفسى بر عهد و ميثاق

 \* ص37 \*

الهى ثابت و راسخ كه جان خويش را بجهة احبّاى

رحمن فدا نمايد و تا باين درجه انسان رسد

بر عهد و ميثاق وفا ننموده و قطرهء از بحر صفاء

نچشيده و از گلستان جنّت ابهى رائحه ئى استشمام

نكرده پس اى احبّاى حقيقى بدل و جان با يك

ديگر مهربان باشيد و در محبّت يكديگر جان

فشان گرديد تا در درگاه احديّه مقبول شويد

مولوى در غزليّات خويش گفته بوى جان ميايد از

پشم شتر اين شتر از خيل سلطان ویس در

ملاحظه فرمائيد كه چون ویس قرن شتربان

بود از پشم شتر بوى جان استشمام مينمود پس

اگر مشام روح‌بان باشد از هياكل احبّاى الهى

كه قميص يوسف محبّت اللّه هستند چه نفحهء

استشمام نمايند قسم بجمال قدم كه نفحهء استشمام

نمايند كه جان فداء كنند عبدالبهاء عباس ع ع

 \* ص38 \*

هو اللّه احبّاى اذربايجان عليهم بهاءاللّه ملاحظه نمايند

# هو اللّه اى پروردگار در اين كور عظيم بسلطان مبين تجلّى

فرمودى و در حشر اكبر بجمال انور اشراق نمودى

اين قرن سلطان قرون و اين عصر نور ايمان اعصار

در جميع شئون و چون بجميع جهات و مراتب

ان كور را ممتاز از سائر ايّام ظهور مظاهر احديت

فرمودى محض سدّ باب خلاف و شقاق و

قطع ريشهء انشقاق و دفع شبهات و منع

ارتياب در كتاب اقدست كه ناسخ كل كتب

و صحف است بنصّ جليل قاطع حقّ را از باطل

واضح فرمودى و جميع مدّعيان محبت را از

ثدى عذراى كتاب اقدست سى سال بلبن

عهد و ميثاق پرورش دادى و در جميع

 \* ص39 \*

الواح و صحائف متمسّك بعهدت را نوازش و

ستايش نمودى و متزلزل و ناقض را نفرين

و نكوهش فرمودى پس باثر قلم اعلايت

كتاب عهد مرقوم نمودى و لوح ميثاق نگاشتى

تا مجال شبهه و ارتياب نماند و امر و مقرّ امراللّه

چون افتاب واضح و روشن باشد و هيچ

نفسى نتواند رخنه نمايد و در امر مباركت

كه سبب اعظم اتّحاد عالم و دافع اختلاف امم

است رائحهء خلاف و نفاق افكند و اين

بنيان عظيم را خراب كند و اين جنّت ابهى را

خارستان جفا نمايد حال نوهوسانى چند

در فكر نقض ميثاق افتادند و بى خردانى

چند در صدد قلع و قمع اين بنيان در سرّ

بلكه اليوم اجهاراً تيشه بر ريشه ايمان و پيمان

امرت زنند و سيف بر هيكل ميثاق روا دارند

 \* ص40 \*

در هر دقيقه بظلمى برخيزند و جفائى وارد

اورند و فرياد مظلومى بلند كنند الواحت

را كه بنصّ صريحت مبين واضح و مشهود باوهام

خويش معنى كنند و در جيب و بغل نهند

و استدلال بر اوهامات و ترّهات خود كنند

و بر بندگان مظلومانت استهزاء نمانيد

تيرى نماند كه روا نداشتند طعنى نماند

كه نزدند زخمى نماند كه وارد نياوردند اى پروردگار

تو آگاهى اى امرزگار تو ملجأ و پناهى اى كردگار

تو گواهى دوستان ثابتت گرفتارند تو نجات

بخش و ياران راسخت مبتلايند تو رهائى

ده علم مبينت را بلند كن و ثعبان مبين را اجازت

بخش تا از استين كليمت بدر ايد فاذا هى تلقف

ما يأفكون . و البهاء على كل ثابت على عهداللّه

اللّه محكم هو الأبهى المتين ع ع

 \* ص41 \*

هو الأبهى

ق جناب حاجى حبيب اللّه عليه بهاءاللّه الأبهى

# هو الأبهى يا من انجذب الى الملكوت و شرب الكأس التى مزاجها

كافور در اين ايّام كه فيوضات ملكوت ابهى جبروت

غيب و شهود را احاطه نموده است و تجليّات

مجلّى طور از سماء غيب چون غيث هاطل متتابع گشته

و بحر اعظم امواجش از عالم پنهان بساحل امكان

پيوسته و انوار بخشايش جمال ابهى از جميع

جهات تابيده و صبح اميد بانوار توحيد دميده

بايد همتى نمود و در استان الهى خدمتى بنمود

در اين فضاى رحمانى پروازى كرد و در

اين بزم يزدانى اغاز ساز و نوازى نمود

خمودت جمودت آرد و سكوت سبب هبوط

گردد خاموشى فراموشى آرد و صبر و نسیان

 \* ص42 \*

و اغبرار ايراث كند پس شب و روز آنى آرامى

مجو بلكه در جنّت ابهى كاميابى خواه و دقيقهء

راحت جان و عافيت روان و مسرّت وجدان

مطلب بلكه سرور الهى را در مشقّات و احزان

عالم جسمانى بجو و لذّت روحانى را در

زحمت اينعالم فانى بين شهد و شكرّ را در

تلخى زهر مكرّر بدان و نيش بلايا را مرادف

نوش عطايا ببين و حضيض ذلّت را در

وفاى بجمال قدم اوج عزّت شمار و هبوط

را عين صعود بدان و ممات را جوهر حيات

يقين كن و انچه در الواح الهى ذكر حكمت

است مقصود اين است كه در امور اتقان

شود و در هر امرى بوسائط كامله و مناسب

زمان و مكان تشبّث شود تا مريض معالجه

بقاعده گردد و عليل مداوا بنوع موافق شود

 \* ص43 \*

نه اينكه بكلّى از معالجه و مداوا دست كشيده شود

هيكل امكان مريض است و جسم كيهان عليل

اگر طبيب و پرستار بكلّى ترك علاج و دوا نمانيد

بكلّى مهمل و معطّل گردد بلكه بمرض موت مبتلا

شود حكايت شمعون صفا را ملاحظه بايد نمود

دو نفر از حواريّون حضرت بجهة تبليغ امراللّه

بشهر انطاكيه رفتند بمجرّد ورود بناى وعظ و

بيان نمودند اهالى چون از مسائل الهى بيخبر

بودند جزع و فزّع نمودند اين جزع و فزع

منتج حبس و زجر شد و بهيچوجه نفوس از

تفاصيل خبر نيافته راه معاشرت و الفت مقطوع

گشت و چون اينخبر بشمعون صفا رسيد عزم

انديار نمود و چون وارد شد اوّل بمعاشرت

و الفت پرداخت تا با سران و سروران نرد محبّت

باخت بزهد و ورع و تقوى و بيان و تبيان

 \* ص44 \*

و فضائل و خضائل عالم انسانى در مدّت قليله

شهرت يافت تا آنكه با سلطان آن مملكت آشنا

گشت و چون ملك مذكور نهايت اعتماد و

اعتقاد را در حقّ او حاصل نمود شبى بمناسبتى

ذكر حواريين شد پادشاه ذكر نمود كه دو

نفر از جاهلان بيخردان چندى پيش وارد اين

شهر شدند و بناى حرفهاى فساد گذاشتند

لهذا انها را گرفتند اسير غل و زنجير نموديم حضرت

شمعون ميل بملاقات ايشان نمود احضار كردند

بمقتضاى حكمت تجاهل فرمود و سئوال كردند

كه شما كيستيد و از كجا آمده ايد در جواب گفتند

كه ما از بندگان حضرت روح اللّه هستيم و از

اورشليم مى ائيم سئوال از حضرت روح نمود

كه او كيست گفتند موعود توراة و مقصود جميع

عباد بعد بنوع معارض از جزئى و كلّى مسائل

 \* ص45 \*

سئوال نمود و مجادله كرد و از نفس سئوال مى

فهماند كه چه جواب بدهيد مختصر اينست كه

شبهات قوم را فرداً فرد ذكر نمود و جواب دادند

گاهى بعضى را قبول مى نمود و بعضى را مشكلات

بيان ميكرد كه ملتفت نشوند كه او هم از انهاست

خلاصه چند شب براين منوال بسئوال و جواب گذراند

گاهى مجادله و گهى مصادقه و دمى مباحثه و وقتى

محاوره ميفرمود تا جميع حاضرين از اسّ مطالب

الهيّه با خبر شدند و انچه شبهات داشتند زائل

شد در ليلهء اخيره گفت كه حقيقتش اينست

كه انچه گفتند صحيح است و جميع تصديق نمودند

آنوقت فهميدند كه اين ثالث نيز رفيق ان اثنين

است اينست كه در ايهء مباركه ميفرمايد فعزرّناهما

بثالث بارى مقصود از حكمت اينست كه انسان

بايد بنوع موافقتى كه در قلوب تاثير نمايد و نفوس

 \* ص46 \*

ادراك كند تبليغ امراللّه نموده و نمايد نه اينكه

سكون و سكوت يافت عندليب هزار اوازه

اگر ساز نغمهء ننمايد صعوهء لال است و بلبل گلزار

معانى اگر ترانه نسازد عصفورى ابكم بى پر و

بال است حمامهء گلشن اسرار اگر تغرّدى نفرمايد

چون غراب گلخن نمودار گردد و طاووس

فردوس لقا اگر جلوه نفرمايد چون زاغ خزانه

زار فنا است اگر از طيور حدائق قدسى بال

و پرى زن و اگر از عندليبان رياض حضرت

انسى اغاز راز و اهنگى نما و اگر از عاشقان

جمال كبريائى آه و فغانى بكن و اگر از آشفتاگان

روى دلبرى ناله و فريادى بر ار تا زلزله در

اركان عالم اندازى واتش بجان بنى ادم زنى

و جميع عاشقان و مشتاقان را مست و مدهوش

نموده در اين جنّت ابهى علم عزّت قديمه افرازى

 \* ص47 \*

و بانچه منتهى امال مقرّبين ونهايت ارزوى

مخلصين است فائز شوى و البهاء عليك ع ع

هو اللّه

عشق اباد جناب حاجى ابوطالب عليه بهاءاللّه

# هو اللّه اى ثابت بر عهد الهى انچه مرقوم نموده بوديد

ملاحظه گرديد و مشاهده شده و معلوم

گرديد حمد كن حضرت يزدانرا كه از جام

كوثر الهى سر مستى و بر عهد الست ثابت و راسخ

معدن حبّ جمال مباركى و مخزن لطف قديم

وحدك لا شريك لك از خدا بخواه كه بر اين

مقام ثابت و مستقيم مانى و باين حبل متين

متمسك و از هر افتى امين ملاحظه از انقطاع

جناب ورقاء آن طفل خورد بكمالاتى متصّف بود

 \* ص48 \*

كه پيران سالخورده عاجز و بانقطاع و انجذابى

ظاهر شد كه نفوس مقدّسه مات و متحيّر ماندند

سراج جانفشانى را در زجاج قربانى در سبيل

رحمانى چنان برافروخت كه شعله اش قلوب

اهل ملأ اعلى را بسوخت و روشنائيش عالم

را منوّر و رائحه طيّبه ان نو گل بوستان انقطاع

عالم را معطّر نمود اى ياران الهى اين نفوس

سزاوار بندگى جمال مباركند كه بمباركى

اسمشان جهان و جهانيان عنقريب در بشارت

روحى لهما الفداء كينونتى لهم الفداء تا بحال كودكى

باين فرزانگى و با كمال قوّت و بى باكى جام شهادت

را در بزم محبّت حضرت احديّت ننوشيد و

زهر قتل را چون شهد لطف نچشيد در زير

اغلال و زنجير چون شير پيشه انقطاع در كمال

سرور و بهجت بنعوت و محامد حضرت

\* ص49 \*

احديّت مشغول بود كار اين كار است

اى هشيار مست پس اى دوستان يزدان

بايد بجان و دل عجز و نياز آريم كه از اين جام

لبريز سرمست شويم و از اين نفحات انقطاع

و تقديس مشام معطر نمائيم تا ببندگى جمال قدم

روحى لشهداء سبيله الفداء موفق شويم ع ع

# هو اللّه اى موقن بايات اللّه از غرابت اثار و عجائب

اسرار پروردگار در هر كور و دورى سرّ فداء

بود يعنى جمعى از كأس ماء طهور و مزاجها

كافور سرمست و مدهوش شده رقص

كنان بقربانگاه فداء مى شتافتند و به

اتش انجذاب ميگداختند و هلهله گويان و

پا كوبان خندان و شادمان نعرهء طوبى

 \* ص50 \*

لى بشرى لى بعنان ملأ اعلى ميرساندند ولى

تا بحال چنين وجد و سرور و جذب و حبور كه

در ميدان جانفشانى از حضرت روح اللّه

بظهور رسيد از نفسى مسموع نشد چه كه

ان طفل صغير هنوز بوى شير از فم مطّهرش مى

امد با كمال صباحت و ملاحت چون بدر

منير از افق اغلال و زنجير رويش تابان و لب

اش خندان و لبانش ناطق بذكر رحمن

و بصرش متوجّه بملكوت يزدان بود در تحت

سلاسل و اغلال چنان نعرهء يا بهى الأبهى بر

آورد و زبان بتبليغ گشود كه شور و ولوله در

ملكوت وجود انداخت و عوانان را مات و متحيّر

ساخت و خندان و رقصان و پاكوبان در

ميدان فداء جانفشانى نمود يا ليت كنت

معه فافوز فوزاً عظيماً بارى اينست قدرت

 \* ص51 \*

و قوّت و انجذاب در دور جمال مبارك روحى

لشهداء سبيله الفداء تا بحال چنين واقع

نگشته كه كودكى خوردسال گوى سبقت

و پيشى را از مردان ميدان ببرد و از افق

فداء با كمال انقطاع با رخى تابان طلوع نمايد

اينست شأن نفوس مقدّسه در اين كور

عظيم و اشراق مبين ملاحظه نمائيد طفل

صغيري چون در ميثاق الهي ثابت و مستقيم بود

بچه سلطان مبينى مبعوث شد كه هر منكرى

مبهوت گشت اينست شأن متمسّكين بعهد

و پيمان الهى بعضى از كماشتگان كه در طريق

نگهبان بودند روايت نمودند كه آن نوگل بوستان الهى

 در بين راه در تحت سلاسل

و اغلال خندان و غزلخوان بود و البهاء

عليك ع ع

 \* ص52 \*

بواسطه حضرت هو الأبهى حيدر قبل على

عشق آباد احبّاى الهى عليهم بهاءاللّه الأبهى

# هو الأبهى اى ثابتان اى راسخان نور هويّت چون در افق

احديّت طلوع و اشراق نمود تجلّى وحدانيّت

اشراق كرد و مشارق و مطالع وجود بفيض

شهود روشن و منوّر گرديد شمس حقيقت

چنان تابش و اشراقى فرمود و ابر رحمانيت

چنان ريزش نمود كه اراضى كينونات مزرعهء

پر انبات بود باسرار ما كان و ما يكون حامله

گشت ان اسرار در هويّت و حقيقت ارض

وجود موجود و مخزون و بحسب استعداد

امكان برويد و سبزى چمن و ريحان و ياسمين

 و سوسن گلشن گردد حال نفوسى كه

همس و نفسشان چون سرماى دى و زمستان

 \* ص53 \*

است در اطراف و اكناف با اوراق شبهات

منتشر كه شايد ببرودت شديد نقض اراضى

قلوبرا افسرده نمايند و ان بذرهاى حكمت

الهيّه كه وديعهء رحمانيّه است معدوم و فاسد

گردد هيهات هيهات زيرا حرارت نار

ميثاق چنان شعلهء بافاق زده كه هر ثلج و يخ

دقيقه مقاومت نتواند و هذ هو الحق

پس اى دوستان الهى كمر خدمت بر بنديد

و بنار موقدهء الهيّه چنان برافروزيد كه شرق

و غرب را روشن و منوّر نمائيد تا هر ناقضى

در گريز باشد و هر متزلزلى در پرهيز و اين

موهبت منوط باتّفاق و اتّحاد و يگانگى احبّاى

الهى دوستان آنسامان چنان بايد سرمست

بادهء اتّحاد گردند كه حكم يك بحر پيدا كنند

هر چند امواج متعدّد است ولى بحر بحر

 \* ص54 \*

واحد تعدّد مانع وحدت نه الحمدللّه

كل از يك شمس مستشرقيد و جميع از يك نور

مستنير از يك جام سرمستيد و در يك ميخانه

مى پرست اشفته روى يك دلبريد و

شيفته خوى يك مه رو و از يك چشمهء

مينوشيد و از يك شهد مى چشيد ولى

بايد عموم كمال رعايت را در حقّ حضرات

سابقين ايادى مجرى دارند زيرا اين

نفوس محل ظهور الطاف و احسان و اكرام

جمال مباركند ع ع

جناب حاجى محمّد تقى تبسى عليه بهاءاللّه

# هو اللّه اى ناشر ميثاق سپاه ملكوت ابهى و جنود جبروت

اعلى متتابع از عالم بالا در هجوم است صفوف

و الوف ملل عالم ادنى متوالى مدحور و مذموم

 \* ص55 \*

و مكسور افواج چون امواج متواصل و جيوش

پر خروش مترادف با اين سطوت قاهره و

شوكت باهره و قوت غالبه و قدرت كامله

البّته عنقريب خضعت الأعناق و زلّت الرّقاب

و خشعت الأصوات تحقق يابد قل سيروا فى

الأرض فانظروا كيف كان عاقبة المكذّبين

صد هزار مرتبه تجربه گشته و مشهود و

واضح شده با وجود اين سهو و خطا مينمايند

و خبط و نسيان ميكنند قدرى بايد اهل

فتور قران تلاوت نمانيد و دقّت در قصص

قرون اولى كنند و در ايهء مباركهء جندٌ هنالك

مهزوم من الأحزاب فكر نمايند تا مظهر لعلّ

يتذكّرا و يخشى گردند الحمدللّه ان شمع روشن

محبّت اللّه در شبستان هندوستان بانوار ثبوت

و روسخ چنان برافروخت كه ان جمع بمثابهء

 \* ص56 \*

شمع شد عنقريب بارقهء تائيد را چون انوار

سحرى منتشر بينى و ايات نصرت جمال غيب را

مشروح و مشتهر مشاهده كنى اهنگ ملكوت

ابهى شنوى و نغمهء يا بشرى بر آرى و ناله و

حنين محتجبين شنوى و امتازوا اليوم ايها المجرمون

ملاحظه كنى بارى كمر همّت را بر اعلاء كلمة اللّه

بر بند و عطر تقديس امراللّه منتشر كن و مجمع

روحانيان را در انسامان چنان گرم كن كه صوت

تهليلش بمجامع ملأ اعلى رسد واهنگ توحيدش

بمسامع اهل ملكوت ابهى واصل گردد والبهاء

عليك و عل كل ثابت على الميثاق بقوّة نير الافاق

جميع ياران ابهى را تكبير ابدع ابهى ابلاغ

فرمائيد ع ع

هو اللّه

جناب اقا سيد اسداللّه قمى عليه بهاءاللّه الأبهى

هو اللّه

 \* ص57 \*

# هو اللّه اى ثابت بر پيمان قصيدهء غرّاء ملاحظه گرديد

فى الجمله تصليح و تعديل شد و ارسال شد فى

الحقيقة پر ملاحت و سبب بشاشت احبا گرديد

و فى الحقيقة در اين سفر انجناب بزحمت

افتاده ايد ضرر ندارد ميگذرد بقوله خواجه

بگذرد اين روزگار قدر اين عافيت را من

بعد خواهى دانست زيرا صحبت و معاشرت

عندليب و طاوس بعد از ابتلاى بمعاشرت

زاغ منحوس حلاوت ديگر دهد عنقريب

خلاصى خواهى ولى اگر خدا مدد فرمايد

چاره جز فرار ندارى بارى اينها مزاح بود

جوهر مقصود انكه انشاء اللّه در اينسفر پيش

از پيش موفّق بتبليغ امر اللّه ميگردى و تشنگان

باديه حرمان را بچشمه حيات دلالت ميفرمائى

\* ص58 \*

و اذان طالبان را بنغمهء جانبخش يا بهاء الأبهى بابهره

و نصيب مينمائى انجمال بيمثال با ان عنايت و

مهربانى با وجود صد هزار بلاياى بى

پايان ايّام مباركش را در تربيت اين بينوايان

بگذراند حال بايد هر دم صد هزار جان

فشانى نمائيم و ايّام را در خدمت آستان

مقدّسش بگذارنيم تا تائيدات ملكوت

غيبش را مشاهده نمائيم و عليك البهاء ع ع

محرمانه

# هو اللّه بعضى از احبّا در سرّ سرّ مذمّت ياران ديگر نمايند

و اساس غيبت را در نهايت متانت وضع نمايند

و اسمش را دلسوزى امراللّه گذراند البّته

كمال مواظبت را داشته باشيد و جميع را منع صريح

نمائيد زيرا هيچ خصلتى مضرّ تر ازين صفت

نبايد نفسى كلمهء اشارهء غير لائق نسبت

 \* ص59 \*

باحدى از احبّاء اللّه اظهار دارد عجبت ممنّ

اشتغل بعيوب النّاس و هو غافل عن عيوب

نفسه مسلك روحانيانست نهايت دقت را

در منع از اين خصلت بنمائيد و ابداً نگذاريد

احدى جز ستايش از زبانش جارى گردد

# هو الابهى اى منادى ميثاق نامه هاى مكرّر چون جامه

هاى محرّر نشئه صهباء داشت و نفحهء حديقهء

رعنا چه كه اثار انجذاب بود و دليل التهاب

بنار محبّت اللّه جميع ملاحظه گرديد مضمون

معلوم و مراد مفهوم گرديد جواب بعضى

ارسال شد و اينست جواب مطالب ديگر

نيز تحرير ميشود در خصوص عقايد مختلفه

در حق اين عبد مرقوم نموده بوديد اليوم

تكليف جميع ياران الهى در بساط رحمانى اينست

كه انچه شنيده و ديده و فهميده از عقيدهء

 \* ص60 \*

بنهند و فراموش كنند و نسياً منسياً شمرند

انچه صريح و وضوح بيان اين عبد است قبول

كنند و ابواب تاويل و تلويح و تشريح را بكلّى

مسدود نمايند تا حصن حصين امراللّه از

تعرّض مارقين و تصرّف مبتدعين محفوظ و

مصون ماند و اهل ارتياب رخنه نتوانند

و بهانه نجويند و عقايد مختلف نگردد و آراء

متعدّد نشود و اگر اليوم اين اساس عظيم

محكم و متين نگردد من بعد صد هزار رخنه

در بنيان الهى پديدار شود و اساس شريعة

اللّه از بنياد برافتد افتاب حقيقت متوارى

گردد و مه تابان مختفى شود علم مبين سرنگون

گردد و قلوب موحّدين غرق خون شود

سدره منتهى از ريشه برافتد و تيشه در بيشهء

جنّت ابهى افتد صد هزار شجر در دمى مقطوع

 \* ص61 \*

گردد و صد خروار ثمر در نفسى متساقط و منشور

شود انوار هدى غائب گردد و ظلمت دهما

غالب شود ايت رحمت منسوخ گردد و امّت

نقمت ممسوخ شود لهذا بايد اليوم سدّ

ابواب نزاع كرد و منع اسباب جدال و اين

ممكن نيست جز آنكه كلّ متابعت مبيّن كنند و

اطاعت مركز ميثاق معيّن يعنى تمسّك بصريح

بيان او جويند و تشبّث بوضوح تبيان او

خواهند بقسميكه لسانشان ترجمان لسان او

گردد و خامه شان راوى بيان او حرفى زياده

و نقصان نگويند كلمهء از تأويل و تلويح و تشريح

نيفزايند تا كلّ در ظلّ كلمهء وحدانيّت محشور

گردند و در تحت لواى فردانيّت مجموع اين

امر اهمّ امور و اين اساس اعظم اساس و اگر

چنانچه دو نفر اختلاف كنند هر دو بيجا

 \* ص62 \*

زيرا نقض و خلافى اعظم از اختلاف نه و مشاعر

متفاوت اگر ادراكات نفوس مرجع امور شود

بيت معمور در لحظهء خراب و مطمور گردد

پس اى ياران الهى و حبيبان معنوى بجان و

دل گوش كنيد و بصريح عبارت اين عبد

اكتفا نمائيد و بقدر حرفى تجاوز منمائيد اين

است عقيدهء ثابتهء راسخهء و حقيقت معتقدات

واضحهء صريحهء اين عبد و اهل ملكوت

ابهى كه جمال مبارك شمس حقيقت ساطع از

برج حقيقت و حضرت اعلى شمس حقيقت

لامع از برج حقيقت يعنى ان نور حقيقت و

مصباح احديّت در اين زجاجهء رحمانيّت و

اين مشكاة وحدانيّت ساطع و لامع اللّه نور

السّموات و الأرض مثل نوره كمشكواة فيها مصباح

المصباح فى زجاجة الزجاجة كأنّها كوكب

درّى يوقد من شجرة مباركة زيتونية لا

 \* ص63 \*

شرقيّه و لا غربيّة يكاد زيتها يضئ و لو لم

تمسسه نارٌ نورٌ على نور و ان نور حقيقت در

وقت واحد و زمان واحد هم در اين زجاجه

فردانيّت ساطع و هم در اين مشكاة وحدانيّت

ظاهر و واضح و لامع ولى مشكاة مقتبس از

زجاج چه كه نور حقيقت در زجاجه رحمانيت

ساطع و از زجاج وهّاج فائض بر مشكاة

چون سراج و مقام مبّشرى باين برهان

محقّق ميگردد اين مشكاة شمس افاقست

 و اين زجاج نير اعظم اشراق اين مشكاة مصباح

عالم بالا و اين زجاج كوكب ملأ اعلى اينست كه با وجود

وجودشان در زمان واحد و عصر واحد و

تعدّد بحسب ظاهر باز حقيقت واحده بوده

اند و كينونت واحده جوهر توحيد بودند و

ساذج تفريد چون در نور نگرى نور واحد بود

چه كه در زجاج و مشكاة هر دو ساطع و چون بهويت

نگرى تعدّد مشاهده شود و زجاج و مشكوة

 \* ص64 \*

بينى و همچنين اين زجاجهء رحمانيّه و حقيقت

شاخصهء بدرجهء لطيف و نورانى و شفاف

و رحمانى كه بانوار حقيقت بقسمى تعاكس يافته

كه حقيقت واحده تحقّق نموده و صرف توحيد

رخ گشوده يكاد زيتها يضئ ولو لم تمسسه

نار رقّ الزجاج و رقّت الخمر و تعاكسا فتشابه

الأمر و كأنّما خمر و لا قدحٌ و كأنّها قدحٌ و لا خمرٌ

نورانيّت سراج و لطافت زجاج دست بهم داده

نور على نور گشته اينست كه ميفرمايد ايّاكم ان

تذكروا فىّ الايتين اى اية اللاهوت و اية الناسوت

و مادون اين دو شمس حقيقت كلّ عباد له و

كل بامره يعلمون حضرت قدّوس روحى له

الفداء هر چند كينونتى بودند كه بتمامه

از آن شمس حقيقت حكايت فرمودند نور

بازغ بودند و كوكب شارق جوهر تقديس

بودند و سازج تنزيه و البته صد هزار انّى

 \* ص65 \*

انا اللّه از فم مطهّرش صادر با وجود اين

كينونة لا تحكى الّا عن اللّه ربّها و كان مظهراً

بديعاً و عبداً وفيّاً و امّا مقام اين عبد

عبوديّت محضهء صرفهء حقيقهء ثابتهء راسخهء

واضحهء من دون تأويل و تفسير و تلويح و

تشريح يعنى غلام حلقه بگوش و بنده غاشيه

بر دوش تراب استانم و پاسبان و دربان

و انچه تعريف و توصیف محض عنايت

در جميع الواح و زبر الهى در حق اين عبد

موجود معنى كلّ اينكلمه است عبدالبهاء

و هر تأويل و تفسير كه حرفى زايد از اين

كلمه است انّى برئى منه و اشهد اللّه و انبيائه

و رسله و امنائه و اوليائه و اصفيائه و احبّائه

على ذلك من مبيّن اياتم اينست بيان من و ما

بعد الحقّ الّا الوَهم المبين ع ع

 \* ص66 \*

# هو الأبهى اى طائف مطاف ملأ اعلى چون تائيدات ملكوت

جهان جان و جنان را رشك خلد رضوان نمايد

ابواب فتوح مفتوح گردد و صدور مشروح

شود ارزوها محقّق گردد و امال ميسّر

الحمدللّه مسافهء بعيده طى نمودى و بمنزل

مقصود پى بردى و بكعبهء وجود رسيدى

و بمسجد اقصى وارد گشتى و طواف حل و

حرم كبرياء نمودى و مشام را از تربت طاهره

معطّر كردى حال بكمال ثبوت با حالت قنوت

رو بديار الهى كن و بشارت بفضل و موهبت

نامتناهى ده و ندا كن پيمانهء پيمان بين خمخانهء

يزدان بين ساقى رخ تابان بين سرمستى

مستان بين ان ماه غزلخوان بين ان نوگل

خندان بين آن نرگس فتان بين آن سَروْ

خرامان بين آن رونق بستان بين آن آيت

\* ص67 \*

رحمان بين تا چند خمودت تا چند جمودت

بارى ياران حقيقى را مژدهء تائيد جمال قدم دهيد

كه عنقريب جنود ملكوت ابهى هجوم نمايد و

وفود ملأ اعلى نزول نمايد و اتى امراللّه

جلوه آند و انوار عطا بدرخشد و ليلهء ليلا

روشن گردد و كلمة اللّه العيا رايتش بلند

شود و علم ميثاق پرچمش موج بر افاق زند

نور احديّت بدرخشد و كوكب هدايت نور

بخشد كلمهء نفى منسوخ گردد و عقدهء

نقض مفسوخ و امّت نكث ممسوخ فسوف

ترون المتزلزلين فى خسران مبين ع ع

# هو الابهى اى ياران وطن جمال قدم الحمدللّه شما از مطلع

شمس حقيقتيد و از مشرق افتاب احديّت

از گلستان ان گلبن الهى هستيد و از بوستان

 \* ص68 \*

ان سرو خرامان يزدانى ان گل حمرآء در

گلشن شما شکفت كو ناله و فغان مرغان و

گلبانگ بلبلان ان دلبر ابها در ان بوم و بر

پرده برانداخت كو آه و انين عاشقان ان بحر

سلسبيل در ان اقليم موج خيز گشت كو حرارت

عطش تشنگان ان نغمهء الهى در ان سرزمين

بلند شد كو رقص و طرب اشفتگان آن

جام سرشار در آن انجمن بدور آمد كو

نعره و فرياد باده پرستان آن نفحهء قدس

از آن رياض منتشر شد كو انشراح صدور

ياران ان آهوى دشت الهى در آن صحرا جولان

نمود كو بيهوشى از رائحهء مشك جان بارى

اى ياران روحانى روحى لكم الفداء شما از موطن

حضرت يزدانيد و از شهر جانان و وقايع

عظيمه در بدو امر در انجا ظاهر و عيان شد

پس شما كه از اصل منبت سدرهء منتهى هستيد

 \* ص69 \*

و از جنّت شجرهء طوبى بايد از كلّ بيشتر بلکه

فى الحقيقه بايد نفحات حق از ان صفحات بسائر

جهات منتشر گردد و انوار هدايت و شوق

و ذوق از ان خاور بسائر اقاليم بتابد ربّ

هؤلاء من منبت سدرة رحمانيّتك و مغرس

شجره فردانيّتك ايدهم بفضلك و جودك على

اعلاء ذكرك و اشهار امرك و هداية خلقك

و الاحتراق بنار حبّك و خدمة كلمتك و كشف

اسرار حكمتك و عرفان حقائق الأسرار فى

اية توحيدك و الأستقامة على عهد ربوبيّتك

و ميثاق الوهيّتك انّك انت المقتدر العزيز

المهيمن القيّوم ع ع

# هو القيّوم الحمدللّه الّذى تجلّى بنور جماله و كشف الغطاء

عن وجه غيره و جلاله و اشرق بنور وصاله

فى سيناء ظهور اسمائه و صفاته و استضاء

\* ص70 \*

حقائق الكائنات و استنار كينونات الأنفس

و الافاق من ذلك الاشراق و اشتعل النّار

الموقدة الالهيّه فى افئدة اهل الوفاق و اسبتشر

القلوب الصّافيّه فى يوم هذ الميثاق و سالت

العبرات مسرّة و فرحاً و فاضت الافاق و

انبعث الحقايق المكنونة المصونه فى البقعة المباركة

يوم التّلاق و انجذب النّفوس المطمئّنه الرّاضية

المرضيّة الى حضرة الاحديّة بشئون تقدّست و

تنزّهت عن احاطة الأبصار و الأحداق و

التّحية و الثّناء و البهاء المشرق من مطلع شمس

الهدى على جوهر التّقى و مطلع المثل الأعلى

و مركز سنوح الأسماء المتعالى عن كلّ نعت و

وصف و ثنائه فى عالم الانشاء الجامعة اللحقايق

الغيبيّة المستورة عن ابصار اهل النّهى الحائزة

للحقائق الكونيّة فى عوالم الأبداع و الأختراع

و انّه لبالافق الأعلى سبحان محبوبى الابهى ع ع

 \* ص71 \*

# يا ايها المنجذب من نفحات نفخت من رياض

معرفت اللّه المستبشر من انوار سطعت و لمعت

من شمس ساطعة الفجر فى افق ملكوت اللّه

توكلّ على اللّه ثمّ انشر شراع سفينة النّجات فى

هذا البحر المتلاطم و الطّمطام الزّاخر الموّاج فى

قطب البحار و قلزم الأسرار و تفرّح فى العمق

الأكبر لترى ايات باهرات و شئونات زاهرات

حتّى تصل الى شاطى الملكوت ساحل ربّ

الجبروت مأمن البقاء عالم العلماء ملاذ الاوليا

ملجأ الأصفيا عرش الرّحمن الّذى عليه استوى

لعمرك ايّها المشتاق الى مقام القرب و الوفاق

لو تصل الى ذالك السّاحل الأهل و المكان

المقدّس المنزّهة عن ادراك كلّ طالب و امل

لترى نفسك نوراً لامعاً شعاعاً ساطعاً و بحراً

زاخراً و نجماً زاهراً و عيناً نابعاً و سحاباً فائضاً

و حديقة مؤنقّة و بركة متدفقّة و نسيماً لطيفاً و

روحاً قدسيّاً ع ع

 \* ص72 \*

# هو الأبهى الهى الهى هذا عبدك الّذى قضى ايّامه هائماً فى

هيماء الأشتياق راكضاً فى بيدآء الفراق متعطشاً

الى عين الوصال فلماناً للعذب الفرات من الكوثر

و السّلسبيل فى يوم التّلاق الى ان دار به الادوار

و طوحّت به طوائح الاقدار الى تلك الدّيار و

وفقتّه بالحضور فى محفل احدٍ من احبائك

السائح النائح المنادى فى نادى باسمك النّاطق

فى كلّ مجمع بثنائك الواقف حياته لأعلاء كلمتك

و نشر طيب معرفتك المنجذب بنفحاتك المشتعل

بنار محبّتك الموّجة وجهه لك المتلّهب ان

فرقتك المتحسّر فى زاوية الخمول من شدّة الوطاة

عليه من هجوم جنود طغاة مملكتك فاستضاء

من مصباحه و اهتدى بنار هدايته و نوّر

برأسه و سمع منه كلماتك و عرف آياتك و لبّى

لندائك و امن لظهور اثارك اى ربّ بما وفقّة

 \* ص73 \*

هذه الموهبة الكبرى و ايّدته بهذه النّعمة و الالا

اشدد ازره فى امرك الّذى لا تقامه قوة اهل

الأرض و اجعله اية من الايات الزاهرة الباهرة

فى هذا الكور العظيم انك انت الرحمن الرحيم ع ع

# هو الابهى قال اللّه سبحانه و تعالى فى كتابه الحكيم يوم يقوم

النّاس لربّ العالمين الى وجه ربّك الكريم انّ مظاهر

الرّحمانيّة و مهابط وحى ربّك فى العوالم الروحيّه

لهم سمة و صفة و نعت و خصوصيّه بالنّسبة

بشئون دورهم و استعداد عالم الكون و

استحقاق و قابليّة و تعيّنه من حيث المراتب فى

الوجود و انتقال الشّمس فى منطقة البروج فى

الشّمس و كلّ نقطة من نقاط دائرة الأبراج

لها شأن معلوم و تأثير محتوم و تجلّى

يختلف و يتفاوت عند اولوالابصار و الواقفين

 \* ص74 \*

بمواقع النجوم ففى نقطة تظهر بصفة الجلال و فى

نقطة تشرق بسمة الجمال و فى نقطة تطلع بنور الكمال

و كذلك شمس الحقيقة لها تجلّى خاصّ فى كلّ مطلع

من مطالع الحقيقه و البروج الكريمه و لها ظهور

و بروز و لمعة و شعلة و شعاع و قوّة و ضياء و

تاثير و تقدير فى كلّ مشرق من مشارق الالهيّة

و افق من افاق الرّحمانيّة و امّا فى هذا الظّهور

البرج الرّحمانى الهى و الكوكب نيّر اعظم لامع مشرق

لائح واضح هو الابهى سبحانى ع ع

جناب ملّا حسين عليه بهاءاللّه ملاحظه فرمايند

# هو الابهى اى مومن باللّه و موقن بايات اللّه اهالى زنجان در

بدو ظهور از جلوهء طور و لمعه نور قلوبشان روشن و

گلشن شد چون بحر بجوش و خروش امدند و

همراز آواز سروش گشتند جانفشانى نمودند

و در سبيل رحمن اسير و دستگير گشتند چون ان

 \* ص75 \*

نفوس بافق تقديس عروج نمودند معدودى بعد

پا گرفتند و بكلى مخمود و مجمود و محروم و مايوس

شدند ان انوار تار و تاريك شد و ان نفحات

مقطوع و ممنوع شد نه صدائى و نه ندائى محلّ

حسرت است و مقام اسف تو حمد كن خدا را

كه شعلهء اين نار پر حرارتى و بانوار اين اشراق

مظهر موهبت البهاء عليك عبدالبهاء عبّاس

هو الأبهى

عشق آباد جناب حسين زنجانى عليه بهاءاللّه الابهى

# هو الأبهى اى متوجّه فاطر ارض و سماء اين منادى كه نداى الهى را

گوش زد شرق و غرب نمود در دعوت تفاوتى

نگذاشت و اختلافى تاسيس نفرمود بيك نداء

كل را بشاطى بحر عنايت خواند لكن بعضى چون

لب تشنهء سلسبيل هدايت بودند دويدند

و بدرياى موهبت رسيدند و بعضى در

 \* ص76 \*

مقامات بعد خويش نشستند و نعرهء وا عطشا بر آوردند

و بعضى بكلّى غافل و كاهل از حرقت و شدّت بى ابى سوختند

و ملتفت نشدند و البهاء على اهل البهاء الذّين

ثبتوا على ميثاق اللّه و تمسّكوا بحبله الحكم المتين .

عبدالبهاء عبّاس

هو اللّه

ط جناب ميرزا حسين زنجانى الّذى سجن فى سبيل اللّه

عليه بهاءاللّه الأبهى

# هو اللّه يا من سجن فى سبيل اللّه خوشا بحال تو كه در سبيل

الهى در زير غل و زنجير در آمدى و اسير زندان

گشتى شبها بذكر جمال قدم مشغول گشتى و روزها

در راه حقّ جانبازى نمودى در جميع احوال حقّ

مونس جانت بود و انيس دل و روانت و چون

التماس حضور نمودى كه شفاها واقعهء جانسوز

حضرت ورقاء و حضرت روح را مفصّل بيان

نمائى ماذون بحضور هستى چه كه آن وقايع عظيمه را

هر چند بسمع جان استماع نموديم و در مكاتيب

 \* ص77 \*

قرائت كرديم ولى سمع ظاهر را نيز نصيبى بود و بهره

چنانچه گفته‌اند الا فاسقنيها و قل لى هى الخمر ميگويد

چون مرا باده بنوشانى بگو كه اين باده است زيرا بصر از

مشاهده لونش متلذّذ و مشام از استشمام رائحه اش

معطّر و ذائقهء از طعمش شيرين و لامسه از مسّش محفوظ

از حوّاس خمسه حسّ سمع باقى لهذا ميگويد كه اى ساقى

چون باده بنوشانى بگو اين باده است تا قوّهء سامعه

نيز متلذّذ گردد لهذا اين عبد آستان جمال ابهى

نيز نهايت اشتياق را دارد كه واقعهء مدهشهء حضرت

ورقاء و حضرت روح اللّه روحى لهم الفداء را بگوش

جسمانى نيز استماع نمايد پس اى مسجون سبيل الهى

احرام كعبهء مقصود بربند و نيّت طواف مطاف ملأ

اعلاء نما تا روى و موى را بغبار آن آستان معطّر

نمائى و سائر مسجونين را نيز از قبل اين عبد تكبير

ابدع ابهى ابلاغ فرمائيد و البهاء عليك و على كلّ

من سجن فى سبيل اللّه ع ع

 \* ص78 \*

هو اللّه جناب محمّد نبى خرّم آبادى عليه بهاءاللّه الأبهى

# هو اللّه اى متمسّك بحبل متين انچه مرقوم نموده بوديد معلوم

و مفهوم شد صحائف بود نه صفحه رسائل بودند نه نامه

چه كه در الفاظ مختصره مطالب مفصلّه و معانى تكثّره

مندمج و مندرج بود كلام بر دو قسم است يكى

جوامع الكلم و فصل الخطاب كه بعنايت موجز

و مفيد است ديگرى اساطير و حكايات كه مسهب

و طويل و مطنب است ولى معانى قليل و كمياب

پس نفوسى كه در ظلّ كلمهء توحيد واصل اهل

معانيند نه الفاظ و طالب حقايقند نه مجاز

جميع لسانها نزدشان مقبول و مرغوب اگر

معانى محبوب موجود چه لرى و چه كردى و

چه تازى و چه درّى و چه پهلوى و اگر در الفاظ

معانى مفقود مردود چه فارسى و چه عربى

و چه عراقى و چه حجازى در خاطر دارم كه در

 \* ص79 \*

عراق روزى بحضور نيّر آفاق شخصى از لرهاى بروجردى

حاضر و آنشخص بظاهر عامى صرف بود چون جمال

قدم و اسم اعظم كمال اظهار عنايت فرمودند رويش

باز شد و بكمال اشتعال و توجّه مخاطباً لوجه اضا

به ملكوت السّموات و الارض این ابيات را در

نهايت شور و وله و شوق و شعف عرض نمود

و چند شعر لُرى خواند از آنجمله اين بيت بود

هركجا ميزرى و پا سر خاك مِهلى مَه دراز ميشوم

و در خاك گل و پل مكنم مه دلم خو ميشود تا زلف

تو قنقل مَكنه بارى جمال قدم آنقدر تبسّم فرمودند

و اظهار عنايت كردند كه حد و وصف ندارد

بارى مقصود اينكه شما در نهايت فصاحت

و بلاغت مكتوب را مرقوم فرمائيد و آن لسان محبّت

است اى لر شكر كن خدا را كه آب كرى و پاك و

طاهر و مطّهر بى محابا رو زبانرا برگشا و البهاء

على اهل البهاء ع ع

 \* ص80 \*

# بنام آفريننده توانا[[3]](#footnote-3) سپاس و ستايش خداوندي را سزاوار كه آفرينش را

توانائى خود از برهنگى نابودى رهائى داد و

بپوشش زندگى سرافرازى بخشيد پس گوهر پاك

مردم را از ميان افريدگان برگزيد و او را بپوشش

دانش و بزرگى آرايش فرمود هر كه زنگ خواهش ها

را از ابگينهء دل زدود سزاوار اين پوشش

يزدانى شد و خود را از برهنگى نادانى رهائى

داد اين پوشش تن و جان مردمان را بزرگترين

مايهء اسايش و پرورش است خوشا روز آنكه

بيارى خداوند يكتا از آلايش گيتى و آنچه در

اوست رهائى يافت و در سايهء درخت دانش

بياسود آواى هزار دستان كه بر شاخسار دوستى

سرايانست بگوش دوستان رسيد پس فرمان

شد كه اين بنده بپاسخ برخى از پرسشها

لب بگشايد و آنچه از رازها كه نگارش آن شايد

 \* ص81 \*

اشكار نمايد در آن نامهء دلپسند نگارش رفته بود كه

كدام از كيش آوران بر ديگران برترى دارد در

آنجا پاك خداوند كار يگانه ميفرمايد ميان پيمبران

جدائى ندهيم چون خواست همه يكى است و راز

همگى يكسانست جدائى و برترى ميان ايشان

روا نه پيمبر راستگو خود را بنام پيمبران پيشين خوانده

پس اگر كسى بنهان آن گفتار پى نبرده بگفتهاى

ناشايسته پردازد و داناى بينا را از گفته او لغزشى

پديدار نشود اگر چه پيدائى ايشان در جهان يك

سان نه و هر يك را رفتار و گفتار جداگانه پديدار

و در ميان خوردى و بزرگى نمودار نمايش ايشان

مانند نمايش ماه تابانست چنانكه او هر گاهى بنمايش

جداگانه پديدار با آنكه هيچ گاه او را كاهش و بيش

نه پس دانسته شد كه اين نه بيش و كمى است

ولى جهان ناپايدار شايسته اينگونه رفتار است

چه كه هر گاه خداوند بيمانند پيمبري را بسوى مردمان

 \* ص82 \*

فرستاد بگفتار و رفتارى كه سزاوار آن روز بود

نمودار شد خواست يزدان از پيدايش فرستاده گان

دو چيز بوده نخستين رهاندن مردمان

ان تيره گى نادانى و رهنمائى بروشنائى دانائى

دوّم اسايش ايشان و شناختن و دانستن راههاى

ان پيمبران چون پزشکانند كه بپرورش گيتى و

كسان ان پرداخته اند تا بر زمان[[4]](#footnote-4) يگانگى بيمارى

بيگانگان را چاره نمايند و در كردار و رفتار پزشك

جاى گفتار نه زيرا كه او بر چگونگى كالبد و بيمارى

هاى آن آگاهست و هرگز مرغ بينش مردمان زمين

بفراز آسمان دانش او نرسد پس اگر رفتار پزشك

با گذشته يكسان نبینند جاى پندار نه

هر روز بيماري را روش جداگانه سزاوار همچنين

پيمبران يزدان هر گاه كه جهانرا بخورشيد تابان

دانش درخشان نمودند هر چند شايسته و سزاوار

ان روز شود مردم را بسوى خداوند يكتا خواندند

 \* ص83 \*

و آنها را از تيرگى نادانى بروشنى دانش راه نمودند

پس بايد ديدهء مردم دانا را بر راز درون ايشان نگران

باشد چه كه همگى را خواست يكى بود و آن راه

نمائى گمگشتگان و آسودگى درماندگانست

اى ياران مردمان را آگاهى نه بكوشيد تا همه را جامهء

آگاهى بپوشيد و از بند تيرگى نادانى رهائى بخشيد

باز نگارش رفته بود كه گروهى خرد خود را پيشوا دانسته

آنچه بترازوى دانش سنجد بجا مياورند اگر چه خداوند

بيمانند چراغ خرد را براى مردمان افروخته و

مايهء رهنمائى ايشان ساخته ولى هيچ كس بى پرورش

بجائى نرسد چنانچه بچهء شيرخوار اگر پرورش نيابد

ناچار بانچه سزاوار است نرسد خداوندگار ميفرمايد

هيچ چيز را بى مايهء آن هويدا نگردانيديم پس مردم

را از پرورش ناگزير است و او را در بلندى و

برترى انجامى هويدا نه هر چند شتابد برترى يابد

و هر روز او را روش جداگانه در خور اى

 \* ص84 \*

خردمندان ذكر دانش مردم را اندازهء هويدا مى

شد پيروي را سزاوار بود پس بايد كوشش نمود

تا برترى[[5]](#footnote-5) از خود را جست و بفرمان او رفتار كرد

و چون بترازوى دانش سنجيده شود كسي را جز

فرستادگان خداوند اين پايگاه بلند نه از اين

روست كه دانشوران بگفته پيمبران گرويده اند

ايشانرا مايهء رهائى و رهنمائى مردمان يافته

اند زيرا كه دانش انها را بيشی و كمى هويدا نه اگر

بخواهيم در اين گفتار سخن گوئيم نامه بستوه آيد

و خامه را تاب نوشتن نماند اگر در گفتار خرد

مندان پوشيدهء[[6]](#footnote-6) جالنوس دانشور انديشه نمائيد راستى

اين گفتار آشكار شود ديگر در روش آئين

داران با يكديگر نگاشته بوديد در فرمان تازه

ميفرمايد با همهء ائين داران بيگانگى و خوش

دلى رفتار كنيد هميشه فرمانهاى يزدانى مردم

 \* ص85 \*

را بر دوستى و مهربانى خوانده ولى مردمان

برخى از انرا پيروى نموده و برخي را بكنار نهاده اند

به پندار خود پرداخته از گفتار پروردگار بى

بهره مانده اند از اينست كه راز گفتارهاى يزدانى

پنهان مانده و از هوش و گوش مردم دور شده

پس اگر دانايان زمين بديدهء بيننده در گفتارهاى

جهان افرين بنگرند و بهوش و دانش انديشه

نمايند ناچار بنهان ان پى برده از گفتهاى پريشان

ديگران بگذرند ديگر پرسش هفتم را خداوند

مهربان در فرمان خود پاسخ فرمودند كه پارسى

آن اينست بناخواست کسی را در كيش در آوردن

روا نه راستى از كژى جدا شده پس هر

كه به يزدان گرويد و از ديگران چشم پوشيد

بريسمان پيروى ايزدى از كردارهاى تيره گى رهائى

يافت در هيچ گاه مردمان را بناخواست در اوردن

در كيش يزدان روا نبود ولى هرگاه

 \* ص86 \*

آفتاب جهانتاب يزدانى گيتى را روشن فرمود

پس از چندى مردمان فرمانهاى ايزدي را

فراموش نمودند و بانچه سزاوار نيست رفتار

كردند پس اگر امروز كسى از پيروان آئين پيمبرى

باده خورد پيداست كه بخواست ان گوهر پاك نبوده

همچنين در همه چيزها بنگريد برخى فرمانهاى ايزدى

را نفهميده اند و بكارهاى نا شايسته پرداخته اند

اى دوستان گفتارهاى پيشينيان چگونگى گذشته گان

شايسته اين روز پيروز نه مردمان را

بيمارى فرا گرفته بكوشيد تا آنها را بان درمان

كه ساخته دست تواناى پزشك يزدانى است

رهائى دهيد باز در چگونگى كيش‌ها نگارش

رفته بود خردمندان گيتى را چون كالبد مردمان

دانسته اند چنانچه او را پوشش بايد كالبد

گيتى را نيز پوشش داد و دانش شايد پس

كيش يزدان جامهء اوست و هرگاه كهنه شود

 \* ص87 \*

بجامهء تازه بيارايد چه كه هر گاهى را روش

جداگانه سزاوار هميشه كيش يزدانى بانچه

شايسته اين روز است هويدا و اشكار و ديگر

در گفتهاى آئين داران گذشته نگاشته بوديد

و اتش ستوده از اين گفتارهاى بيهوده

دورى جويد افرينندهء يكتا مردمرا يكسان

افريده و او را بر همه افريدگان بزرگى داده

پس بلندى و پستى و بيشى و كمى بسته بكوشش

است هر كه بيشتر كوشد بيشتر رود اميدواريم

كه از زمين دل بيارى[[7]](#footnote-7) ژاله بخشش لاله دانش

برويد و مردم را از تيره گى الايش بشويد

برخى از پرسشها كه در نامه بود زبان خامه

بپاسخ ان دليرى ننموده چه كه امروز شايسته ان

نه تازى گويد نه هر دانسته گفته ايد و نه هر گفته

گاه آن باشد بخواست خداوند هرگاه كه

بشايد بنگارش ان پردازيم ع ع

\* ص88 \*

هو اللّه

چكنى احبّاى الهى عليهم بهاءاللّه الأبهى ملاحظه نمايند

# هو اللّه اى نفوس منجذبه چندى است كه تحرير ننگاشتم و

تقريرى نداشتم و بظاهر تخم الفتى نگاشتم موانع در

ميان بود و قصور حصول يافت ولى نچنانست

قصورى نبوده و فتورى حاصل نگشت بلكه بكمال

سرور و انجذاب موفور در آستان ربّ غفور

بذكر ياران مشغول بودم و بياد دوستان مألوف

اوراق را چندان اهميّتى نه اهميّت در قلوب مشتاق

است و اتّحاد و اتفاق و روابط و ضوابط ميثاق

دلبر افاق ان الحمدللّه باقى و بر قرار است رخاوتى

در آن حبل متين حاصل نگردد دمبدم بياد شما

همدم و در هر نفسى بذكر شما همنفس از الطاف

بى پايان حضرت رحمان اميد وطيد است كه هر

يك از آن ياران جيشى از ملأ اعلى كردند و بى

طيش ...[[8]](#footnote-8) عالم زنند چه كه قوّهء كلمة اللّه

 \* ص89 \*

چنانست که بتاثيرى پشهء ضعيف را عقاب اوج عزّت

نمايد و ذباب بى نصيب را بازِ فضاء احديّت فرمايد

با وجود اين فضل و احسان و تائيد و توفيق

چرا بجوش و خروش نيائيم و در ميدان عرفان

جولان نكنيم و چون كأس طافح بصهباى سرور

لب ريز نشويم و در تفليس و تبريز شور انگيز

نگرديم و باخلاق الهى و خلق و خوى رحمانى

و روش و سلوك ربّانى و خضوع و خشوع

لازمهء عالم انسانى و تعليم و رضاى بمقدّرات

صمداني و آميزش در كمال محبّت با جميع طوائف

بشرى و صلح و آشتى عمومى محشور نگرديم هذا

هو الفضل العظيم و هذا هو الفوز المبين ع ع

هو اللّه

شيروان مناجات طلب مغفرت بجهت متصاعد الى اللّه آقا

حسين عليه بهاءاللّه الابهى

هو اللّه پاك يزدانا قوللّرزو و كوله كزر ؟؟ افتادهء يز بيچاره يز ؟؟

 صفحه ٩٠

آوار يز پر گناهز بى انبياهز پر اشتباهز خطاكارز ؟؟

ستمكارر انجق صفت رحمانيّت ايله قوللّرنه تجلّى ؟؟

بيوردك و پرتو عنايت ايله جلوة موهبت بيوردك ؟؟

غفران خديگانه لرى درياى بى پايان در و

عفو و صفح و احسان و غفران لرى عمّان بيكران

در اميد ايدرز كندو مزى سعيد بيلرز بر

برمزه نويد و ريريز كه جناب كبريانك لطف و

عنايتى فيض جديد ؟؟ و حرارت افتاب مغفرتى

شديد در و سيل سحاب امرزشى مزيد در

ربّمز رحمانمز او بندهء اذا دى حسين بى نوائى

پر نوا ايله و بوعبد عاجزى انكه مشترك و ؟؟

ايله نسيم عفو و مغفرت ايله مشاممزى معطّر

ايله و دما غمزى معنبر ايله انك انت الكريم انّك

الرّحيم و انك انت ذو فضل عظيم ع ع

هو اللّه شيروان احبّاى الهى عليهم بهاءاللّه الأبهى ملاحظه نمايند

 \* ص91 \*

# اى ياران مهربان اين بى سر و سامان وطن مالوف

ان روحانيان شيروان است و كلمهء شير جز ان نام

است الاسماء تنزل من السّماء از فضل جمال ابهى

چنين اميد داريم كه ياران الهى بيشهء شيروان را

شيران ژيان باشند و ايكهء كلمة اللّه را هژبران

بيابان در ان آجام غرّشى بلند نمايند كه در قلوب

محجوبان طپش اندازند و شغالان جهل و نادانى

را جز فرار مجالى نماند ان غرّش نداى الهى است

و ان شجاعت و بسالت محبّت جمال حضرت غير

متناهى اى ياران وقت را غنيمت شمريد و

فرصت را از دست ندهيد تا جنود از ملكوت

متتابعاً در هجوم است پيشى گيريد و صف

طلائع محبّة اللّه تشكيل نمائيد و بسيف

عرفان الهى سنان محبّت رحمانى و تير و

خدنگ اخلاق يزدانى جنود عنود

هوا و هوس را مهزوم نمائيد اينست شجاعت

اينست بسالت اينست مردانگى اينست آزادگى

و البهاء عليكم ع ع

\* ص92 \*

هو اللّه كوكچاى احبّاى عليهم بهاءاللّه الابهى ملاحظه نمايند

# هو اللّه اى دوستان الهى چاى در فارسى معلوم و در تركى

نهر عظمى است و رود كبير و هر دو معنى مطابق

و موافق و بديع و دليل بر اينست كه اقداح مدام

محبّة اللّه چون كأس چاى در كوكچاى بدور

خواهد آمد و يا انكه رود ملكوت و نهر جبروت

و كوكچاى يعنى نهر آسمانى چون سيل جهان رحمانى

در ان اقليم جريان و سيلان خواهد يافت

انشاء اللّه در پاكش او لانلر بو چاى ايله قناعت

ايدرلر و بلكه دريالرى بوچاى ايله سير آب

ايدرلر چه نهرى اعظم از رود بخشايش

الهى و چه چائيست معطّرتر و ياقوتى تر و ؟؟

از كاس محبّت جمال ابهائى و نهر معرفت اللّهدن

قنعى چايدر كه ؟؟ دها و باده و اقماسى ؟؟ دها سر؟؟

 \* ص93 \*

و فيض و بركتى دها اعلى استغفراللّه عن ذلك

و البهاء عليكم ع ع

هو اللّه

بواسطهء جناب آقا سيّد اسداللّه جناب كدخدا رضا در حوالى

قزوين عليه بهاءاللّه الابهى ملاحظه نمايند

# هو اللّه اى كدخدا همّت را بلند كن و مقصد را ارجمند تا كد بكشور

ابد مبدّل گردد و در ان اقليم روحانى كشور خدا كردى

كد بلسان فرس قديم بمعنى خانه است و خدا

بمعنى صاحب ترجمه اش صاحب خانه چنانچه بانوى

خانه را كدبانو گويند بارى در ظلّ جمال قدم باش

و خوش باش زيرا هر حقيرى بان فضل امير است

و هر صغيرى بان فيض كبير ذرهء فانيه حقيقت نورانيه

گردد و مور ناتوان حشمت سليمانى يابد پشهء ضعيف

عنقاى مشرق گردد و ريشهء قليل شجرهء رفيع

بروياند ملاحظه كن كه چه نفوس ناتوانى

از پرتو الطاف يزدان اوّل شخص جهان گشتند

 \* ص94 \*

و اشخاص بى نام و نشان در افق عزّت ابديّه

بانوار بى پايان چون مه تابان درخشيدند ذلك

من فضل اللّه يؤتيه من يشاء و اللّه ذو فضلٌ

عظيم و البهاء عليك ع ع

هو اللّه

ككين احبّاى الهى عليهم بهاءاللّه الابهى ملاحظه نمايند

# هو الابهى اى مقرّبان درگاه حق در ملأ اعلى مذكوريد

و در ملكوت ابهى مشهور و در لسان اهل تقديس

منعوت زيرا مؤمن بربّ اعلى گشتيد و موقن

بظهور حضرت كبرياء توجّه بملكوت ابهى نموديد

و تشبّث بعروة الوثقى از عين يقين نوشيدند

و بحبل متين تمسّك جستيد در بحر عطا مستغرقيد

از نور وفا مقتبس هر يك در دفتر عليين سر دفتر هدا هستيد

و در بهشت برين سرور اتقيا قدر اين فضل

عظيم را بدانيد و خود را فانى محض و فقر صرف و

 \* ص95 \*

عجز محض انگاريد انچه فانى تر گرديد باقى تر

شويد و انچه فقيرتر گرديد غنى تر شويد ارجمندى

بقدر مستمندى است و بزرگوارى باندازه خاك‌سارى

اينست سمت مقرّبين اين است صفت

متقين و البهاء عليكم ع ع

هو اللّه

اشتهارد احبّاى الهى عليهم بهاءاللّه الأبهى

# هو الأبهى اى گل و رياحين رياض محبّة اللّه از فيض قدم در ارض عدم

انبات شديد و بحرارت شمس حقيقت نشو و نما

نموديد و از نسائم مهبّ عنايت طراوت و لطافت

پيدا كرديد اين فضل عظيمست و اين لطف جليل

بپاداش اين بخشش رحمانى بر عهد و ميثاق

الهى ثابت و راسخ باشيد ثبوت بر عهد و ميثاق

عبوديّت استان مقدّس است و محويّت در

عتبه حضرت احديّت تبليغ امراللّه است و نشر

 \* ص96 \*

نفحات اللّه جانفشانيست و آزادگى قربانيست و فرزانگى

تا توانيد باين مناقب جليله متّصف گرديد و باخلاق

روحانيّين مخلق والبهاء عليكم ع ع

هو اللّه

كله دره احبّاى الهى عليهم بهاءاللّه الأبهى ملاحظه نمايند

# هو اللّه اى بندگان جمال مبارك در يوم ظهور اقتباس انوار

از مجلّى طور نموديد و لمعهء نور مشاهده شما از ابناء

قرن مقدّسيد كه مظهر تجليّات رحمانيّه در يوم

اشراق انوار ربانيّه شده ايد ثوب رثيت را دريديد

و قميص جديد در بر نموديد از ملح اجاج گذشتيد

و از عذب فرات نوشيديد از خمر جنون چشم

پوشيديد و از رحيق مختوم سرمست شديد

كاس فلاح رااز دست ساقى ميثاق گرفتيد و در

كمال فرح و انبساط و اشتياق بمشاهدهء انوار نيّر

افاق سرمست شديد حال وقت انست كه جان

 \* ص97 \*

و روان دل و و جدان وسرو سامان و خانمان و

دودمان كلّ را در محبّت محبوب يكتا فدا كنيم جز او

نخواهيم و جز او نجوئيم و جز در رضاى او نپوئيم

والبهاء عليكم ع ع

هو اللّه

ق اقا رفيع خان عليه بهاءاللّه الابهى ملاحظه نمايند

# هو اللّه اى سرگشته سودائى از جام حق سرمست شو و از

بادهء الست مدهوش و مى پرست سر گشته و سودائى

باش و اشفته و بى قرارى كن مشتعل و پر شعله

باش و متوقّد بنار موقده پردهء مخموران بدر

و آتش بكاشانه منجمدان زن بهرهء از بحر عظيم

بگير و نصيب از وصال حبيب بخواه در جهان

الهى علم بر افراز و كامرانى بفرما هر چه خواهى

از جمال ابهى خواه و انچه طلبى از ان سلطان سرير

ملأ اعلى بطلب تا ابواب را مفتوح بينى و احبابرا

پر فتوح و البهاء عليك يا حبيب ع ع

 \* ص98 \*

هو اللّه

بواسطهء اقا سيّد اسداللّه قم جناب استاد محمّد قمى

عليه بهاءاللّه الأبهى

# هو اللّه اى استاد امداد الهى جو و آزادى دو جهان طلب

فؤاد را آئينه ممتاز كن تا پرتو بى نياز در او جلوهء

نمايد و او از ملكوت ابهى بكوشت در آيد و بشارات

ملأ اعلى پى در پى رسد و دلبر موهبت كبرى

پرده گشايد و محفل جان و دل را بيارايد و

البهاء عليك ع ع

هو اللّه

بواسطهء اقا سيد اسداللّه قم جناب شاطر غلام حسين

عليه بهاءاللّه الأبهى

# هو اللّه اى بندهء بهاء يارانرا يار شاطرى نه چون پير كفتار بار

خاطر سبحان اللّه وجودش اثقل از كوه ابوقبيس است

و گران تر از جلمود صخر در وادى قيس ولى تو چون

شميم صبّوح خفيف الرّوحى و چون هواى لطيف سبب

فتوح و شروحى اين از مواهب الهيّه است كه ترا باين

 \* ص99 \*

مقام رسانده پس شب و روز شكر خدا كن و

ستايش ملكوت ابهى و البهاء عليك ع ع

# هو اللّه اى متضّرعان بملكوت ابهى يد عنايت تاج گران

گوهرى بر سران ياران نهاد كه درّ ابدارش گوهر

يگانهء ميثاقت آفاق از ان روشن است و كيهان

از فيض چون بارانش گلزار و چمن پس شب و

روز بجان و دل بكوشيد كه بمقابل اين فيض

كه چون سيل و روان در فيضانست بخدمت

استان مقدّس مؤيّد و بعبوديت حضرت

رحمانيّت چون عبدالبهاء موفق گرديد تا مظهر

و لئن شكرتم لأزيدنكم شويد ان هذا هو

الفضل العظيم و الفوز المبين ع ع

هو اللّه

اقداش احبّاى الآهى عليهم بهاءاللّه الابهى ملاحظه

نمايند

 \* ص100 \*

# هو الأبهى اى احبّاى اقداش خاجه تاشان درگاهيم و درپاشان نعت و ثنائيم ولى شما از فيض ملكوت

ابهى نور افشانيد و از انوار حق تابان و

درخشان زيرا نور حقيقى وپرتوى معنوى

نور حقيقى و پرتوى معنوى[[9]](#footnote-9) نور الهى بود و

در حقايق اولياى الهى ساطع و لامع است

اين نور كاشف است و مدرك ابدى است

و سرمدى ممتّد است از قلوب احبّاء اللّه

و وجود اصفياء تا ملا اعلى عالم كون از ان منوّر

است و كواكب اوج ملكوت بان فائض بر

بحر و بر ان نور را افول نه و آن شعاع را فناء

نيست لم يزل از افق تقديس ساطع بر حقائق

توحيد است و لايزال از قطب فلك رحمانى

لائح بر حقايق انسانى امّا نور ظاهر عرضى

زائل و تموّجى در عنصر اثيرى حاصل كه

\* ص101 \*

عصب صماخ از ان مؤثّر شود و پس و البهاء

عليكم ع ع

# هو الأبهى اى رفيع حمد كن خدا را كه پناه بكهف منيع بردى

و در ظل امر در آمدى هر شريفى وضيع است

و هر بالغى رضيع مگر نفوسى كه تاج بزرگوارى

محبة اللّه بر سر نهند و از ثدى عنايت شير

خوارند ان نفوس شريف و بالغند و عزيز

و سابق نخل باسقند و نور شارق صبح صادقند

و كوكب بارق ان نفوس بندگان جمال ابهايند

و اسير لطف و وفا نجوم اوج عرفانند و

سحاب پر فيض رحمت آيت هدايند و رايت

تقى افق حقيقتند و مشرق موهبت منادى

الهيند و مبلّغ امر حضرت نامتناهى چه

خوشبخت بودى كه بر اين سرير ...[[10]](#footnote-10) جلوس

نمودى و چنين تاج و افسرى بر نهادى

چنين طوقى در گردن آوردى و چنين

 \* ص102 \*

چتر و علمى برافراختى احسنت الف احسنت اى

خوشا بحال تو اى خوشا بحال تو اى خوشا بحال

تو اميدوار از كرم پروردگارم كه سرور

سروران گردى و مقتداى مهتديان در جبين

نور مبين افروزى و سينه را آئينه آن يار

ديرينه كنى زبان بستايش ان يار مهربان

بگشا كه چنين كأس طافح بيان و جام لبريز

تبيان را سرشار فرمود و البهاء عليك

از عدوات آن نفس نفس پرست مهراس

و از تدبيرش تشويش منما انان شغالانند

نه شيران روبهانند نه پيل دمان ظهير تو

مليك اثير است و معين تو نور مبين است

و البهاء عليك ع ع

هو اللّه

اى بنم سوگلى يار غارم حق عاليا رنده جناب

اقا سيّد اسداللّه نهايت مدح و ستايش

\* ص103 \*

ايلمكده در طوغروسى شو ذات محترم نار

محبّة اللّه ايله جاير يانمقده در روايت

ايدر و برزخى شاهد صادق كنى سوزنى

و شهادتنى ايله مكده يز ربّم دماغكزى نفحات

قدس ايله معطّر و مشامكزى نسيم جانبخش

رياض عنايتله معنبر و دماغكزى شهد و

شكرّ ايله شيريتز ايليه قفقاسيا اشيانه سيمرغ

اوج عزّت اولديغى زبانزد خواص و عوام

در بنه بويله در ع ع

# هو الأبهى اى بندهء حضرت كبريا جميع سروران هوس

بزرگى كنند و مالاخولياى بلند پروازى تا

سرافراز جهان گردند يا مقتداى اين و آن

تو از من بشنو و پند جو آئين بندگى گير و روش

چاكرى جو آزادگى دو جهان بينى و چالاكى

در هر ميدان گهى عرضه ناسوت طى گهى

باديهء ملكوت پيمائى در فراز فنا بشتابى

 \* ص104 \*

گهى در نشيب محو و نيستى بتازى دمى سر از جيب

هستى مطلق بر ارى عبودت و كودكى ازادگى

است سرورى و بزرگى اسارت ابدى فقر و فنا

و محو و صفا نورانيّت حقيقت انسانيّت و اين وادى

امن و امان شائبه و جود چنان زمام از دست

برد تا در قعر سجيّن مفر دهد و از ايات علييّن

محجوب نمايد و از حلاوت حيات محروم نمايد

هميشه مغموم و مهموم زيست كند تا نيست گردد

تباً لكلّ طالب وجود و تعساً لكلّ من يريد الظهور ع ع

# هو الأبهى يا من منادى الميثاق جناب حاجى چون طلب

كار سرهنگ ترك و سرباز اذربايجان حاضر و

اين عبد چون مديون پاكباز مفروض و

مفلس و متحيّر و متفكّرم كه چگونه اين دين

تومان يكهزار منفعت را در هر ماهى ادا نمايم

زيرا حاجى مكاتيب مطلوبه را در هر ماهى

 \* ص105 \*

منفعتى منضم فرمانيد چندى بود نظر بمشاغل

عظيمه اين عبد مهلت داده بودند و بسيار معقولى

ميفرمودند حال مثل داين و طلبكار كه خوف

افلاس مديون او را بيقرار و مضطرب نمايد

بغتتاً حاضر و دفعةً پنج سند را تحصيل خواهند

و تا نگيرند و برنخيزند فرق ميان جناب حاجى

و سرباز آذربايجان اينست كه سرباز طلبكار

در خانه را بگيرد و در كمين نشيند ولى جناب

حاجى در وثاق داخل شوند و طلبكارى

فرمائيد بارى از جملهء سندها كه مرقوم فرموده

اند سنديست كه باسم شماست بارى ناچار

از اداى اين دين مستوعب شديم على الخصوص

كه بر اين دين مستوعب ابى و منفعت مرّكب نيز

محقق است جناب حاجى سئوال ميفرمايد

كه تكليف شما چيست تكليف اينست كه در جميع

شئون خود را فداء امر اللّه نموده در اطراف بنشر

 \* ص106 \*

نفحات اللّه و تثبيت قلوب على ميثاق اللّه مشغول

گردند اينست ثمرهء وجود و مقام اقا ميرزا

محمود بلاميرزا مشكل است نوشتن تكفير مينمايند

ذرهم فى اوهام الانجماد والغفلة يتيهون و

قل بسم اللّه بحريها و مرسيها و انشر الشّراع و اجر

السّفينه على بحر العبوديّة للبهاء فانّها المقام

المحمود و الظّل الممدود و الرّقد المرفود و

الورد المورود ع ع

# هو الأبهى اى ياران الهى جناب فيض بخشاى عالم و تربيت

فرماى طوائف امم جلّت قدرته و عظمت سلطنته

محض الطاف و مجر و احسان ربوبيّته حضرت

انسانى تكريم و نوع بشرى توقير ايدرك انسانى

كائنات موجوده نك خلاصه سى و ممكنات

مشهوده نك زيده سى بيوروب ظاهراً جسم

حقيرا يكن باطناً مظهر نور مبين مجازاً عالم صغير ؟؟

؟؟

 \* ص107 \*

ايكن حقيقةً عالم كبيريرا تمثدر ؟؟ احدّيته مظهر

و هر موهبته مصدر و كمالا لا و جوديّه همان

ساطع انور بيور مشدرا بحق بو فيض حضرت

بهاء روحى له الفدآء بر اشعهء نظر ربا آسا

هويّت و كمون شمعد مستوره و مكنون

اولديغى مثللوا و نور پر بها داخى ؟؟ حقيقت

انسانيّه ده سرّ مصوندر بناء عليه مربى حقيقى

و معلّم ربّانى لازم و واجبدر تاكيم او انوار

مخفيّه و اسرار الهيّه حيّز كموندن عرصه

ظهوره جلوه ايليه يخسه عمق ارضده حبوب

مطمور كبى انباتدن ؟؟ مهجور قالور معدود

قالور مفهور قالور مظاهر مقدّسه نك و

مطالع منوّره نك هر شمعه كوره تعاليم الهيّه

لرى ياندر زبر شعلهً نورانى ياندرو هر

حبوبه ياغان ياران اسمانيد رشاه اولسون ؟؟

هر شمع ع ع ؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟؟

\* ص108 \*

# اى احبّاى الهى چون شمع حقيقت از افق اسماء

و صفات اشراق نمود و افاق وجود و شهود را

بانوار فيض مشهود روشن و منوّر فرمود

ابواب كلشئ را بر وجه احبّاى خويش گشود و

صلاي عمومي بر جميع من في الوجود فرمود

قومى در تیه كبر سرگردان بود و حزبى در باديهء

غفلت سرگشته و حيران جمعى مست بادهء غرور

و گروهى مخمور و بى شعور طائفهء بحجاب علم

محجوب گشتند و قبيلهء بمراقبه وهم مكاشفه

ممنوع و محروم شرذمّهء بشهوات نفسانيّه مشغول

فرقهء بهفوات هوائيّه مألوف كسى در اين ميدان

سمند تاخت و علم همّت بر افراخت كه از جميع

شبهات رسته و بحيلهء انقطاع آراسته بدرقهء

عنايت رسيد و هاتف ربّ عزّت

بگوش هوشش رسانيد كه وقت بخشايش

\* ص109 \* \* ص110 \*

است و هنگام شكر و ستايش بحر اعظم موّاج

است و شمس قدم طالع از افق بهاج هنگام

حشر و نشور است و وقت شوق و شور جمعى از اين

نفوس قدسيّه در ظل كلمهء الهيّه در آمدند و

بقوّتى رحمانيّه و قدرتى ربّانيه و انبعاثاتى

وجدانيّه و جذباتى صمدانيّه در حشر اعظم

محشور شدند و چون كواكب رحمانى از افق

تقديس طالع گرديدند پس شما كه از كاس

ظهور مزاجها كافور در يوم ظهور نوشيديد

زبان بشكرانه بگشائيد و بر عهد و پيمان

الهى ثابت و راسخ مانيد ع ع

# اللّه ابهى اى ياران جمال ابهى روحى لاحبائه الفدآء

خوشا بحال شما كه از ساغر عنايتش سرمستيد

خوشا بحال شما كه در خمخانهء محبتش مى پرست

در حلقهء خاصان در آمديد و در انجمن

 \* ص111 \*

پاكان خزيديد مرغان چمن شديد و چراغ

هاى انجمن اين موهبت و در هويّت هر يك چون

نور در شمع مندمج و مندرج و نار شعلهء

افروزش عبوديّت جمال ابهى و ثبوت و

رسوخ بر ميثاق اوفى پس دامن همّت

بر كمر زنيد و در ميدان موهبت مسابقت

جوئيد و طريق محبّت پوئيد و خاك

مقدم ياران الهى گرديد تا بعالم معنى پى

بريد پر عرفان بگشائيد و بمطار عبوديت

حضرت يزدان بر پريد تا جهان وسيع

بينيد و فضاى فسيح تا سير در ملكوت

عزّت كنيد و از گلشن حقيقى دسته گلى گرد

آريد و بمشام ناسوتيان بگذرانيد تا

دماغها معطّر گردد ع ع

اين توقيع قبل از شهادت آقا سيد مهدى

يزدى نازل بفاصله چندى شهيد گرديد

# هو الأبهى اى ناطق بثناى حق و متمسّك بعهد و پيمان

الهى چنديست كه از گلزار اسرارت نسيمى مشك

 \* ص112 \*

بار نوزيده و از گلشن احوالت شميمى عنبرنثار

نرسيده چرا ساكت و صامتى و واله و حامد

وقت نطق و بيانست و هنگام غريّدن چون

شير ژيان اگر آهنگ اوج اعلا دارى پرى

بگشا و اگر توجّه بمنظر ابهى دارى پروازى

بكن و اگر سلسبيل معين حيوان طلبى در ظلمات

بلايا بشتاب و اگر شهادت كربلا جوئى در

بحر كرب و بلا خوض كن از چيزى فتور

ميار و قصور مساز انچه در سبيل الهى از احوال

و حوادث و طوارد و مصائب و موارد حاصل

كلّ تاكيد در تائيد است و بشارت ربّ

مجيد مقصود اينست كه منتظر چه روزى

و مراقب چه ايّام وقت ميگذرد عنايت

جمال قدم در حقّ انجناب در منتهى درجه

بود و الطاف ملكوت ابهى اميدواريم

كه مستمر باشد و البهاء عليك ع ع

 \* ص113 \*

# هو الأبهى اى بنده استان حضرت يزدان مكتوب مسطور

ملحوظ گشت و رقّ منشور مشهور آمد مضمون

ثبوت مشحون بود و معانى چون درارى نورانى

در يوم ظهور خادم مشكور بودى و اليوم

بفضل قيوم ثابت راسخ مشهور گردى تا شمع

انجمن باشى و سيف قاطع ميثاق در بيت

اعظم تا نوهوسان را مجال تحريك سلسله

نقض از دور و نزديك نماند و جاهلان

را قوّت القاآت تدبيريّه بكاهد و چنان

در ان مرز و بوم پرتو افتاب عهد بتابد

كه طيور ليل مذكور در زبر و الواح الهى

فرصت پرواز نيابد و حصن حصين امر

اللّه محفوظ بماند وكهف منيع دين اللّه

مصون باشد و الّا كار چنان مغشوش

شود كه نفس طيور ليل كه بحركت آمده اند

 \* ص114 \*

معدوم و مرزول كردند چه كه حيات خفاشان

نیز از فيض حرارت افتاب است بارى انشاء اللّه

مقبولى و حامى عهد ربّ ودود و البهاء عليك ع ع

# هو اللّه يا طبيب الأفئدة قد ظهر طبّ الأعظم و طبيب

القدم يداوى الأمم بالترياق الفاروق و

الرّادوق الشّافى الوافى الرّائق النافذ فى

الاعصاب و العروق جان و يرر نشئه سى

غمكتورر حقائق اسرار كو سترر يوزگى نورانى

ايدر كوكلى رحمانى ايدر سينهء آئينهء سبحانى

ايدر كوزى جلوه گاه صمدانى ايدر صدره

ديده به ضيادر سرّ صفات و اسما در قدحى

جام الست بى ابتدا در باده سى صهباء

عهد كبريا در ساقيسى جمال ابهى در جام ...[[11]](#footnote-11)

سرشار است باده اش حلال است ساقيش

جمال گلعذار است سرمست شويد مى پرست

 \* ص115 \*

شويد پر شور و وله شويد اين خمر طهور است

اين جام بلور است اين حشر و نشور است قد

سكر روحانيّون من هذا الصهباء قد تمثل

...[[12]](#footnote-12) من هذه الكأس الطافحة بمواهب

البهاء ع ع

# هو اللّه يا على اين نام بمعنى بلند و مشتّق از علوّ و سموّ

است لهذا بهمين نام خطاب نمودم اليوم علوّ و

سموّ ثبوت و رسوخ بر عهد و ميثاقست و علويت

حقيقة تمسّك بذيل حضرت كبريا قد قدّر اللّه

سرّ العُلى فى التمسّك بالعروة الوثقى چونكه حبل

متين در عهد قديم در نور مبين در صراط

مستقيم در گلشن اسرار است گلبن ازهار است

انجم انوار است مظهر اثار است چشمهء صدفى

در چهرهء ساقيدر آيت باقيدر قد اشتدّت

نشئهء الروحانيّون من هذه الصهباء و رقصت

حوريّات الجنان من نغمة الورقاء و اطرب

 \* ص116 \*

المخلصون من هذا النّغم و الأيقاع و المتزلزلون

لفى ...[[13]](#footnote-13) الجفا و الثابتون تلذذون من مائدة

الوفا كيمى ثابتدر جلوهء نور ايله دمساز در و كيمى

ناقضدر حفرهء اغمار غم و آلام ايله همراز در كيمه

عذب فراتدر كيمه ملح اجاجدر برينه شهد

وشكرّ در برينه زهر پر اثر در الإبرار منه

يطربون و الإشرار منه يفرون و الابرار

لفى نعيم مقيم و الإشرار لفى سعير عظيم و

البهاء عليك ع ع

# هو الابهى اى يزدان مهربانم قصورم چوق و عمل مبرورم

يوق گنه كارم بدكردارم غمگينم بی تمکینم بى چاره‌ام آواره‌ام

گرفتارم ستمكارم سن غفورسن سن غيور سن سن

صبور سن سن كاشف ظلام دیجور سن الهي فضل

ايله كرم ايله رحمتله معامله ايله كوگلرى شادايله

جانلرى آزاد ايله احساننی مزداد ايله ع ع

 \* ص117 \*

# هو الأبهى الهى الهى توبينا و آگاهى كه ملجئى و پناهى جز

تو نجسته و نجويم و بغير از سبيل محبّتت راهى

نپيموده و نپوئيم در شبان تيره نااميدى

ديده ام بصبح اميد الطاف بى نهايت روشن

و باز و در سحرگاهى كه بعواطف رحمانيّت موفق[[14]](#footnote-14)

بحريست بى كران و هر ذرّهء كه بپرتو عنايتت

موءيّد افتابيست درخشنده و تابان پس اى

پاك يزدان من اين بندهء پر شور و شيدا را

در پناه خود پناهى ده و بر دوستى خويش در

عالم هستى ثابت و مستقيم بدار و اين مرغ بى

پر و بالرا در آشيان رحمانى و بر شاخسار

روحانى خويش مسكن و مأوى عطا فرما ع ع

# هُو الأبهى اى طالب تقواى الهى در قران العاقبة للمتّقين

ميفرمايد متقّى پرهيزكار است مقصد اين

 \* ص118 \*

است كه هر چند مريض پرهيز نمايد و بدلالت

طبيب از مائدهء شيرين منع شود بلكه از داروهاى

سخت كام كام[[15]](#footnote-15) تلخ كند و غير پرهيزكار يعنى

مريض بى تميز تلخى نخواهد و شيرينى بجويد از

هر نعمتى قسمتى برد شهد و شكرّ بمزد و

بادام و طبرزد بياميزد ولى بپايان مريض

پرهيزكار خوشنود گردد و غير پرهيزكار و

دلخون شود آن تلخى شيرين گردد و حنظل

انگبين گردد و آن شهد و شكّر سمّ ستمگر

و زهر گردد اينست كه ميفرمايد العاقبة

للمتّقين ع ع

# هو الأبهى اى خادم احبّاءاللّه خادم احبّا خادم جمال ابهى

من احبّه خدم احبّائه اين عبد را منتها آرزو

اينست كه در خدمت دوستان جمال ابهى خادم

صادق گردم وچاكر موافق شب و روز دامن

خدمت بر كمر زنم و از شجرهء وجود ثمر برم و قامتى

 \* ص119 \*

كه در خدمت دوستان خميده نگردد خشب

مسنّده است و قدّي كه در تحمّل مشقّت ياران

منحنى نشود اعجاز نخل خاويه است پس خوشا

بحال تو كه متحمّل خدمات دوستانى و بنده حلقه

بگوش ياران اين سلطنت كونين است و عزّت

دارين ع ع

# هو الأبهى اى مهمان نواز احبّاى الهى خوشا بحال تو كه بخدمت

دوستان الهى قيام نمودى خوشا بحال تو كه دَرِ

مشرق الاذكار گشودى خوشا بحال تو كه قلب

يارانرا خوش نمودى خوشا بحال تو كه سبب

روح و ريحان ياران گرديدى خوشا بحال تو كه علت

فسحت قلوب اشنايان شدى خوشا بحال تو كه غلام

حلقه بگوش ياران گرديدى خوشا بحال تو كه بمنصب

من قيام نمودى خوشا بحال تو كه تاج

مرا بر سر نهادى اين اكليل و تاج خدمت

عبوديّت احبّاء بهاء است ع ع

\* ص120 \*

# هو الأبهى اى خادم احبّاءاللّه اى غاصب حق اين عبدالبهاء

زيرا خدمت ياران و خادمى دوستان منصب

ابدى و مأموريّت سرمدى اين عبد است و تو

منصب مرا غصب نمودى و در كمال دليرى مشى

و حركت مينمائى از خدا بترس اين ردآء من

است چرا در بر نمودى و اين تاج منست چرا

بر سر نهادى يا عهد وكالت ميكنى كه بالنّيابه

از من در كمال خضوع و خشوع بخدمت احبّاى

الهى قيام نمائى و از ادّعاى اصالت بگذرى

و يا آنكه شكايت بقاضى شهر و مفتى قصرى

مينمايم الحمدللّه مجتهدين بسيار بيك نقض

عهد رشوت هر حكم ميتوان گرفت و السّلام ع ع

هو الأبهى اقا ميرزا عبدالحسين اصفهانى عليه بهاءاللّه الأبهى

 \* ص121 \*

# هو الأبهى اى پاك باز از قرار سموع در جرگهء مفلسان داخل

شديد و در زمرهء بينوايان وارد جمعت پريشان

شد و موجود غرامت گشت اندوخته پراكنده

شد و گنجينه ويرانه گرديد ثروت بعسرت

تبديل شد و توانگرى بمفلسى تحويل گشت طوبى

لك ثمّ طوبى لك شما اگر طبل افلاسيرا تازه بكوفتيد

ما از قديم شيپورش را بنواختيم و توپش را

انداختيم با ما هم دستان گشتى و براه راستان

در آمدى لكن شرطش اينست كه خويشرا دوباره

الوده منمائى و در بحر تجارت كه عاقبت

اش رسوائى و خسارتست بان خويشرا مستغرق

ننمائى بلكه فراغت طلبى و انقطاع جوئى و

در فكر ربح اعظم و نفع جليل و تجارت در

بازار حضرت سلطان احديّت افتى بفراغت

 \* ص122 \*

در اعلاء كلمة اللّه كوشى و بكمال همّت در نشر نفحات

اللّه جهد نمائى اين تجارت را تجربه نمودى و امتحان

كردى ثروت قديم خسران مبين شد و منفعت

كليّه مضرّت عظيمه گشت ربح عظيم ضرّ شديد

گرديد و سود نفع جسيم نقص پديد شد سود

زيان گشت و گنج خسرت بى پايان گرديد يك

چند نيز خدمت معشوق وى كنيم در قران مى

فرمايد يا ايّها الّذين آمنوا اذا نودى للصلوة

من يوم الجمعه فاسمعوا الى ذكر اللّه و ذر البيع

پس در اين ايّام اكبر بايد باعظم صلوة كه

تبليغ امر اللّه است پرداخت تاللّه الحقّ انّها تجارة

و ثروة كاملة و سلطنة قاهرة و عزّة باهرة و

ملك دائم و سريرة قائم و شأن عظيم عند كلّ

ذى حظٍ عظيم و البهاء عليك و على كل مفلس مقبل فقير ع ع

 \* ص123 \*

# هو الابهى اى ياران حقيقى جمال ابهى خوشا بحال شما كه در مقام

عبوديت جمال قدم با اين عبد قدمى ثابت داريد

و نهال نابت از كوثر الطافش سرمستيد و از

بحر احسانش مغترف به پيمان و ايمان اش معترفيد

و از گنج روانش مقترف نعمت ابراريد و نقمت

فجّار جنّت يارانيد و اتش بيگانگان سیوف

مسلول ميثاقيد و جنود پيمان نيّر افاق وقت

الفت و اتّحاد است و هنگام محبّت و ائتلاف

كل امواج يك بحريد و انوار يك شمع رشحات يك

سحابيد و معانى يك كتاب شمعهاى يك انجمنيد

و گلهاى يك گلشن تا توانيد در محبّت و

يگانگى كوشيد و در خضوع و خشوع با يكديگر

الحمدللّه عشق اباد از بدايت اشراق ميثاق

احبّايش ثابت و دوستانش خالص يأجوج

شبهات تا بحال رخنه ننموده و مأجوج ارتياب

 \* ص124 \*

انشاءاللّه هيچ وقت اثرى نتواند نمود جمال قدم

روحى لاحبّائه الفداء تائيدى خالص باهل عشق

آباد فرمود و نظر عنايت مخصوص داشت

لهذا اين عبد را اميد چنانست كه پرتو آن

شهر جهانگير گردد و نفحات قدسش هفت

اقليم را معطّر فرمايد يوماً فيوماً امر اللّه قوت

گيرد و كلمة اللّه اعتلا جويد شكر كنيد جمال

ابهى را ع ع

 نفسى اهل فتور شرور بان ارض

توجّه نمود با رسائل شبهات و اوراق محرّفه

مصحّفه بايد احبّاى الهى بقوّتى و ثبوتى قيام

نمايند كه نور ميثاق ظلمات شبهات را متلاشى

نمايد و سطوت محبّة اللّه حقيقت بغضا را

احاطه كند ببرهان مبين كتاب عليّين متمسّك

باشيد كه چون افتاب افق توحيد بتابد شب

و تحديد را زائل نمايد اى ياران الهى آن كشور

پاك و مقدّس است مگذاريد بلوث شبهات

 \* ص125 \*

ملوّث گردد زيرا اهل فتور وسائس فريبى

دارند در بدايت اظهار ثبوت مينمايند كم كم تا

گوشى پيدا كنند آنوقت سرّاً القاء شبهات

نمايند و قسم دهند ابراز مده ستر كن چون

گوشى بيابى القاء كن و البهاء عليك ع ع

# هو اللّه يا من تمسّك بذيل الكبرياء اعلم انّ لسان الغيب

من الملكوت ابهى يخاطب بهذا الاثناء و يقول

يا مهدى ثبّت القدم على العهد القديم و قوّت

القلب بالميثاق الوثيق و مشنّف الاذان بلئالى

ذكر ربّك الرّحمن الرّحيم مهدى قد ماج اعاصير

التزلزل و الاضطراب و ماج طماطم التذبذب

و الأنقلاب فالق على القوب ما تطمئّن به

النّفوس و تجلّى به الابصار و هو العهد

الذى اخذ اللّه فى ذرّ البقاء لمركز الميثاق

و اليوم همجوا المتزلزلين هجوم الجراد و ثبّوا و

 \* ص126 \*

وثوب السّباع و اطلقوا الأعنة و اشرعوا الاسنّه

و نادوا بالويل و انحدروا ...[[16]](#footnote-16) ليشتّتوا ...[[17]](#footnote-17)

الاحبّاء و يتزلزل اقدام الضعفاء و يضطرب الجهلاء

و لكن الّذين راقت سريرتهم نادت بصيرتهم ازدادت

استقامتهم و ثبتت اصولهم و تعدلت فروعهم

و امّا الضّعفاء سترونهم هائمين فى هيماء العمى

ذرهم يلعبون مكتوب انجناب واصل و از مضمون

قلب محزون شد و كمال تأثير حاصل گشت ولى

اى بندهء قديم جمال قدم الحمدللّه صراط واضح و دليل

لائح و سراج ساطع و حجّت بالغ و نور الهى لامع

عهد الهى مشهود مركز ميثاق موجود مرجع منصوص

مبيّن مخصوص مشهور جمال مبارك جاى توقّف

نگذاشتند و محلّ ترديد باقى ننهادند مگر انكه

نفسى امر را بر خود مشتبه نمايد و افتاب را حجاب

و آب زلال را سراب گمان كند و يعرفون نعمة اللّه

ثمّ ينكرونها گردد با وجود مبين منصوص بنصّ

 \* ص127 \*

قاطع مخالف نمايد و خودسرانه بتأويل متشابهات و

القاء شبهات پردازد البته از اوج عرفان بحضيض خسران

و در اسفل غفلت و ذهول مقر يابد انجناب بايد ضعفاء

را حفظ فرمايند كه مبادا بالقاء زخرف قول از دور و نزديك

پريشان گردند و گوش باقوال بيخردان دهند . ع ع

# هو الابهى اى متمسّك بذيل كبريا نفحهء كه از حديقهء قلب ان موقن باللّه

برخواسته بود بمشام مشتاقان رسيد و سبب روح و

ريحان گرديد حمد خدا را كه بحبل ميثاق متشبّثيد و

بعروة الوثقاى عهد نيّر افاق متمسّك چون اين موهبت

عظمى كما هو حقّها موفّق گردى مطمئن باش و متيقّن

كه مؤيّد در جميع شئون ميشوى ولى فطن باش و متفرس

و ذكى باش و حارس تا باشارات و كنايات و همز و

ايماء و توريّه و ايهام جمع تيام پى برى و امر اللّه را

از طورء و طوارق و جوارح و نوائب حفظ نمائى چه

كه هر بى فكر و معدوم الذّكرى در فكر القاء شبهات

 \* ص128 \*

و متشابهات افتاده يكى عصمت كبرى بهانه كرده و كمر بر تحقير

مقام مركز ميثاق بسته و ديگرى عنوان تأكيد توحيد كرده

و تكفير موحّدين نموده و باشاره و تلويح اين عبد را رئيس

المشركين شناسانده و ديگرى يكفيئا و حسبنا كتاب اللّه

چون خليفه ثانى گفته و عدم احتياج بمبيّن اعلان كرده

و چون احد سلف بكتاب وحده دعوت نموده سبحان اللّه

مبيّن حاضر و ناظر و مركز ميثاق منصوص و محسوس و

بكلّى متروك و بجهت دفع اختلاف دعوت برجوع آيات

و حصرها ميشود و دفتر اجتهاد باز و مسند فصاحت

گسترده ميگردد و حال آنكه معنى آيات و تعيين محكمات

و تأويل متشابهات بنص صريح الهى باو راجع اين القاآت

و نشر شبهات چه بى فكرى است و چه بى خردى است فاعتبروا يا اولى الأنصاف وانصفوا يا اولى الألباب سبحان

اللّه اين عبد را اميد چنان بود كه احبّاى الهى ظلمات

شبهات اعداى جمال مبارك را شعاع كاشف باشند

و شياطين ارتياب را شهاب ثاقب حال موسس شبهات

 \* ص129 \*

گشتند و مروّج شبهات بارى آن جناب اميدوارم كه

در آنصحفات حافظ مركز ميثاق گرديد و حارس حصن

حصين بنيّر آفاق نجم هدى گرديد و دليل سبيل نجات

ضعفاء صغرا را از وساوس مصون نمائيد و بيخردان

را محفوظ و ملحوظ داريد تشنگان را سبيل هدايت

باشيد و طالبان را بدرقهء عنايت شب و روز در اعلاء

كلمة اللّه بكوشيد و در انجمن ياران چون سراج بدرخشيد

نداى هاتف ملكوت ابهى را بگوش جان بشنويد و صداى

سروش ملأ اعلى را بسمع قلب استماع نمائيد كه ببانگ بلند

فرياد مينمايد و حزب فتور را خطاب مى فرمايد كه اى

بيوفايان قميص مقدس من هنوز تر است وآثار حسد

من مشتهر مركز ميثاق را مخذول نموديد و سلطان

عهد را منكوب علم تنزلزل بر افراختيد

و در ميدان ظلم بتاختيد با سيف مسلول و سهام

...[[18]](#footnote-18) هجوم نموديد وبصد هزار كنايه و اشاره

و تلويح باعظم اهانت و توهين قيام روز اظهار استغنا

 \* ص130 \*

نموديد و بيوم يغنى اللّه كلّاً من سعته استدلال گرديد و دمى يكفيئا

كتاب اللّه بر زبان ميرانيد و مبين منصوص را مخذول

شمرديد روزى عصمت كبرى بهانه نموديد و از براى

مركز ميثاق و شمع افاق خلاف عصمت بأذهان القاء

نموديد او را فريد و وحيد بى ناصر و معين گذاشته ايد

و جميع زحمات بيگانه و خويش را بر او حمل نموديد

و در آتش اعتساف او را سوختيد و شب و روز

بتشويش افكار و تخديش اذهان پرداختيد و

در هر ساعت صد هزار شبهات القاء نموديد دمى

او را اسوده نگذاشتيد و آنى او را ازاده نخواستيد و

و شبى او را در بالين راحت و بستر اسايش مستريح نه

نهادید با وجود اين فرياد و فعان نموديد و صيحهء

تظلم بافاق رسانيديد شب و روز در بالين پرند

و پرنيان بياسوديد و در سير و تفرّج وقت بگذراندید

و اه و ناله نموديد و جزع و فزع كرديد اى بيوفايان

اينگونه وفاى بعهد است و تمسّك بميثاق اعانتى

 \* ص131 \*

ننموديد اهانت چرا مرحم نبوديد زخم چرا بانى نبوديد هدم چرا

اين علم ميثاق لوآء معقود دست حضرت مقصود است

البتّه سايه بر افاق افكند و سعى و كوشش شما هدر رود

بارى جناب ميرزا قسم بجمال قدم اگر واقف بر وقايع

بيوفايان گردى البّته خون بگرئى و چنان ناله كنى كه حنين

و انينت بملكوت ابهى رسد يك كلمه بشنو مركز منصوص

موجود و يكفينا الكتاب گويند ع ع

# هو اللّه اى مشرّف بمطاف ملأ اعلى حمد كن حيّ قيّوم را كه

بجمال اعلى موقن شدى و از كوثر محبّت محبوب ابهى

نوشيدى و بنار موقدهء الهيّه در يوم اللّه مهتدى

گشتى و بمطاف قدسيان فائز شدى حال وقت

آنست كه از جام الست سرمست گردى و علم ميثاق

را خدمت كنى و مركز عهد را تفهيم نمائى كتاب ناسخ

كلّ صحف و زبر كتاب اقدس است كه اساس لوح

محفوظ ميثاق است و كتاب عهد مبيّن و مفسّر

 \* ص132 \*

ايات كتاب اقدس حال اهل فتور بزخرف قول افكار

ضعفا را مشوّش نموده اند كه بكلّى انها را از وصيت اللّه

بيزار نموده اند يكى گويد جمال مبارك كلّ را مستغنى

فرموده يعنى احتياج بمركز ميثاق نيست ديگرى گويد

عصمت مختصّ است بذات مقدّس و معنى عصمت

ذاتيّه و عصمت امريّه را نداند چه كه عصمت الهيّه

عصمت ذاتيّه است و عصمت انبياء و اصفياء عصمت

امريّه الّا من عصمه اللّه بارى ديگرى گويد بيائيد

رجوع بكتاب نمائيم و كتاب كفايت است يعنى

احتياج بمبيّن نيست و اين كلمه اوّل رخنهء در اسلام

بود و قول خليفهء ثانى است كه حسبنا كتاب اللّه

گفت و در كتاب بخارى كه كتاب حديث صحيح عند

اهل سنّة است مذكور است بارى صد هزار

از اينگونه شبهات است مختصر اين است كه مبين

منصوص مخصوص موثوق منزول و مهمول بر

مسند اجتهاد مبسوط و هر كسى برأى خود مسرور

 \* ص133 \*

سبحان اللّه با وجود احتياطهاى جمال قدم بچه روزى چه

عَلَم اختلاف بلند شد ملاحظه فرمائيد كه سى سال

قبل اسم اعظم روحى لتربته الفدآء در كتاب مسلّم محكم

مبيّن را بيان فرمود و جميع را رجوع باوامر نمود

دوستان را متصّلاً گوش زد كرد پس بملاحظه اينكه

مبادا كسى شبهه نمايد باثر قلم اعلى مبيّن را بجميع صفات

و اسم بيان فرمود و مرکز میثاق را قرار داد و کتاب عهدی فرمود و

 كلّ را مكرّر در كتاب عهد بتوّجه امر

كرد هنوز قميص اطهر ترى[[19]](#footnote-19) است اهل فتور بكنايه

اعلان استغنا از مبيّن مينمايد و حسبنا كتاب اللّه

ميگويند كه فرموده اند رجوع بايات نمائيد اين

ايه صحيح است لكن مبيّن بايد بيان نمايد نه هر كس ما

دون مبيّن كسى مقصود الهى را نداند و الّا عهد و

ميثاق لازم نبود و در كتاب اقدس امر رجوع

بمبيّن نيست خود بكتاب رجوع كنيد و انچه ميفهميد

عمل نمائيد ع ع

 \* ص134 \*

# هو الأبهى اى فائز بتربت مقدّسه چنان مپندار كه فراموشت

نمودم محال است بلكه عدم محال است تحرير نتوانم

تقرير ندانم كه كثرت مشغوليّت بچه درجه است اگر

حاضر بودى با چشمى گريان و دلى سوزان نظر مى

كردى و تأسّف ميخوردى پس بهتر انست كه نبينى

و ندانى با وجود اين ملاحظه كن كه هند چه روائح

منتشر است بظاهر از هند است بحقيقت از عكّا

است چه كه سر چشمه اينجاست بارى تو در اينجا

بودى و روش و رفتار اين عبد سكون و حلم

اين فريد وحيد را مشاهده نمودى و صبر و تحمّل

ملاحظه كردى حال قضيّه بر عكس شده است

ما غرق بلا كسانى كه در ساحل راحت و رخاء

هستند آغاز ناله نموده اند و فرياد و ...[[20]](#footnote-20)

بلند كرده اند و جاء اباهم عشاء يبكون تحقق

يافت و شروه ثمن بخس دراهم معدودة ظاهر

 \* ص135 \*

# هو اللّه اى ورقهء طيبّه شكر كن حضرت احديّت را كه بعد از

صعود عَلَم عهد در ظلّ شجرهء انيسا را بلند فرمود و مركز

ميثاق را معيّن فرمود حال نو هوسانى چند در فكران

افتادند كه اين كوكب عهد الهى را از مركز قطب ميثاق

تحويل دهند و ببهانه لفظ عصمت كبرى بر مبيّن منصوص

جواز خطا روا دارند و جمال مبارك را توهين نمايند

كه نفس جائز الخطا را مركز ميثاق قرار داده و مبيّن جميع

الواح و زبر نموده ع ع

# هو اللّه اى دو مرغ حدائق ميثاق شكر كن حضرت حيّ توانا را

كه ثابت بر عهد و پيمان حضرت يزدانيد و راسخ بر عهد

و ميثاق جمال مبارك روحى لأحبّائه الفداء در افق

ايمان دو ستاره روشنيد و در ميدان ايقان دو

تهمتن رویين تن قسم بجمال قدم كه در هر نفسى صد

جانم فداى نامش باد كه اگر اليوم زبانى مستقيم بر

 \* ص136 \*

عهد و پيمان گردد و عقاب اوج عرفان شود و عصفورى

ملك طيور و سلطان نسور گردد مورى سليمانى كند و گم‌نامى سلطنت جاودانى راند چاه افتاده عزيز مصرى شود

و يوسف كنعانى صيّاد ماهى شمعون صفا شود و چوپان

بيابانى ابوذر غفّارى اتش گلشن شود و اشترى ناقة

اللّه در مرغزار و چمن شبان با ثعبان مبين ظاهر گردد

و نجّارى ناخداى فلك عظيم بارى اليوم امر مؤيّد در

ملكوت ابهى ثبوت و رسوخ بر عهد و ميثاق اللّه است

چه كه فلك عهد را طوفان از جميع جهات احاطه خواهد

نمود و اوراق شبهات و استدلال بمشابهات سرّاً

منتشر شده جهراً منتشر خواهد شد و امّا الّذين فى

قلوبهم مرض فتتعبون ما تشابه منها سبحان اللّه مبيّن

منصوص محصور واضح و مشهور مهجور گشته و اطفال

شارح و عارف و مبيّن الواح و جمال قدم و اسم اعظم

روحى لاحبّائه الفدآء واقف و اعلم بود كه كار را

 \* ص137 \*

باين قسم محكم و امر را مستحكم فرمود از بدايت فجر ظهور

بلكه در تورات و انجيل و زبور بلكه در صحف ابراهيم

اين ميثاق عظيم را ذكر فرمود و در جميع الواح و زبر و

تمجيد از متمسّكين و متشبثين و توقير ثابتين و راسخين

فرمود حال با وجود مبيّن واضح و منصوص نوهوسان

كلمهء توجّهوا را تأويل و توجّه را باقسام مختلفه متضّاده

تفسير مى نمايند و آخر فى الحقيقه معنى توجّه را بدرجهء

اعراض و تفسيق و تخطئه ميرسانند ذلك مبلغهم

من العلم ذرهم فى خوضهم يلعبون انّ ربّك لغنى عن

العالمين و البهاء عليك و از همه عجيبتر انكه اين عبد تا

بحال امرى باحدى ننمود و تكليفى بكسى نكرد كه درجات

بجهت توجّهوا قرار داده شود و شبهات بميان آيد

و آيات متشابهات تأويل شود نهايت كلّ را بنشر نفحات

اللّه دلالت كردم و از اختلاف كه اوهام بنيان اللّه

است منع نمودم اگر اين قول مقبول نه خود ميدانيد

اعتراض بكسى لازم نه و البهاء عليكم ع ع

 \* ص138 \*

تبريز جناب حاجى محمّد حسين تبريزى عليه بهاءاللّه الابهى

# هو الابهى اى محزون مكاتيب شما رسيد و اخبار شدّت مشقات

و اكدار شما نهايت تأثّر حاصل گرديد ولى سبب البتّه

مجهول نه وقتيكه در اسلامبول بويد بمقتضاى ميثاق

قائم فرداً وحيداً چگونه مقابل كل در نهايت استقلال

ثابت و بجنود غيب موفّق چنانكه خود متحيّر بوديد

كه اين چه قوتيست و اين چه قدرتى چون موءخّراً در

ارض اقدس گوش را باستماع بعضى اقوال الوده فرموديد

ملاحظه كرديد كه بغتتهً جميع ابواب مسدود شد بايد

فوراً متنبّه شويد تا انكه در حمّام با آن شخص معهود

ملاقات نموديد و ان صحبتها بميان آمد حتّى شما را

دلالت كرد كه بسرايه برويد و از بعض اهل غرض

كه غريق رشواب[[21]](#footnote-21) حضرات بودند سئوال نمائيد

كه آيا شكايت شده اين كلمه را بجهة اين مرقوم

 \* ص139 \*

مى نمايم تا بدانى از جميع تفصيلات جزئى و كلّى واقف

و مطّلع بودم ولى نخواستم چيزى ابراز دارم شما قصورى

نداريد و غرضى نداشتيد ولى انها پاپى بودند بارى

اين سبب شد كه ابواب مفتوحه مسدود شد حال

اگر فتح آن ابواب را خواهيد تلافى مافات كنيد و از

من مپرس چه كنى خود خوب ميدانى كه در چه

دريا بايد شست و شو نمائى قل اللّه ثمّ ذرهم فى خوضهم

يلعبون امّا قضیۀ مبلغى كه بجهته ادآء دين خواسته

ايد اوّلاً انكه جمال قدم روحى لتربته الفدآء هر چند ابواب

خزائن وجود را بر وجه اين عبادش مفتوح نموده

و اين بى سر و سامان را در بحر غنا مستغرق كرده ولى

موقتاً بحسب ظاهر نظر بحكمتى كمال عسرت را مقدّر

داشته گنج در آستين و كيسهء تهى تا جميع ياران ما بين

عالميان بتقديس و تنزيه صرف محشور و معروف

گردند و بالعكس موقتاً باهل فتور گشايش

عنايت فرمود كه سست عنصران چند نفر مفتون

\* ص140 \*

كردند ولى عنقريب ترى المتزلزلين فى خسران مبين

و ثانياً انكه اين عبد را با وجود آنكه تا بحال اعانت

ظاهريّه از نفسى ننموده اهل فتور ولوله در آفاق

انداختند كه نفوس ثابته بر ميثاق بجهت منفعت دنيا

بوفا قيام كرده اند واوايلا اگر اين عبد بنفسى اعانتى

مى نمود و چون حضرات بعضى حركات ميكرد فى

الحقيقه اگر عزت قديمه خواهى بر ميثاق ثابت شو

و اگر غناى ابدى جوئى بر ميثاق ثابت شو و تلافى مافات

كن هر چند تو قصورى ندارى ولى اهل فتور بر

تو سرّاً هجوم نمودند و در محضر تو مفترياتى چند

گفتند كه تاثيرش اين صدمات شد و البهاء عليك ع ع

فو اللّه الّذى لا اله الّا هو بمجرّد تلافى مافات جميع ابواب

مفتوح ميگردد

هو الابهى تبريز جناب اقا ميرزا على عليه بهاء اللّه الابهى

 \* ص141 \*

# هو الابهى اى خادم جمال قدم جواب تحرير ان شخص شهير سراج

منير بعد ارسال مى شود حال در حيفا بجهت خدمت

عظمى حاضر شده ايم و از كثرت غوائل و مشاغل

فرصتى كامل نه كه مفصّل مرقوم گردد و الان در مجمع

احبّا در كمال وفا بذكر شما مشغول و بنگارش اين نامه

پرداختم ملاحظه فرما كه بچه درجه در ساحت

 عبدالبهاء عزیزی که بمجرّد انكه ذكرت گذشت

قلم برداشتم نامه نگاشتم هم تو نيز بايد بهمين قسم كمر

خدمت بربندى و در جانفشانى در امر اللّه

بكوشى و احبّاى آنسامان را مشوّق جديدى

گردى و غافلان ان اقليم را مبلّغ شديدى در

حفظ و حراست و محافظت را دائماً مجرى دارى

از جمله سسيسان احبّاى آن سامان را متّفق

و متحّد دارى و كدورتى كه در ميان بعضى

 \* ص142 \*

حاصل زائل فرمائى خلاصه با اخوى جناب سرتيب

سيسان را نظم دهيد و اختشاش كه حاصل شده

دفع نمائيد تا فساد خوابيده كل يكدل و يكجهت

بعبوديّت حضرت احديّت چون عبدالبهاء قيام

نمائيد و چون بچنين خدمتى موفّق گردى تائيد

ملكوت ابهى مشاهده كن و نصرت جنود ملأ

اعلى ملاحظه نمائى بارى دوستانرا فرداً فرداً

تكبير ابدع ابهى ابلاغ نما و هر يك را بنور اشتياق

عبدالبهاء مطلع اشراق كن الهى الهى هذا

عبدك المهتزّ من نسيم رياض احديّتك المنجذب

بنفحات قدسك ايدّه فيكلّ الامور و وفقّه فى

كلّ الشئون و نوّر وجهه بانوار فيضك يا حيّ يا

قيّوم ع ع

# هو الابهى اى قاسم اى راسم اى باسم وجد و طرب كن و شوق

و شعف نما كه در اين بساط راه يافتى و از اين نشاط

بهره بردى و نهايت انبساط جستى نفوس كه پنجاه

 \* ص143 \*

سال در مدر خزيدند و شرح تجريد و شرح

لمعه مطالعه نمودند و عبادت ورزيدند

محجوب و محروم شدند و تو محرم راز كشتى و با

طيور قدسى هم پرواز شدى و البهاء عليك ع ع

هو اللّه طهران بواسطهء جناب امين عليه بهاءاللّه الأبهى

جناب سروش عليه بهاءاللّه الابهى

# هو الابهى اى سياوش تركان خون سياوش را هدر دادند

سر ببريدند و دم مطّهرش را بظلم و جفار بخشند

لكن آن خون پاك چه اثرى در جهان خاك نمود

كه جوشش بدامنهء افلاك رسيد حال جاهلان

از خدا بى خبر نيز خون ترا هدر دادند و پى

ستمكاران سلف گرفتند كه بلكه سبب شوند ان

دردانهء جان از صدف امكان بدر ايد و در

اغوش يكتايش بياسايد ولى وقت نرسيد

 \* ص144 \*

هنوز ايّام باقى خدا نفوسى برانگيخت مهرجو و وفاخو

و حقّ گو همّت بگماشتند و علم حمايت برافراشتند

سبحان اللّه انان درنّده و خون خوار و جفاكار و

اينان پرنده و غم خوار و وفا كار انان ديو سيرت

اهريمن طبيعت و غدّار و اينان فرشته سيرت

و يزدان پرست و نيكوکار و هر دو بصورت

بشر يكى قمر و ديگرى بقر چه قدر تفاوت است

كه در نوع انسانست بارى در سبيل الهى معرض

تعرّض نادانان گشتى و هدف نير جفاى بيخردان

شكر كن خدا را كه باين موهبت موفق شدى ولى

بايد هم‌واره برضاى جناب ارباب جمشيد رفتار

نمائى و انچه بگويند دستور العمل خود بدانى و

عليك البهاء ع ع

هو اللّه احبّاى اذربايجان عليهم بهاءاللّه الابهى ملاحظه نمايند

 \* ص145 \*

# هو الأبهى اى درگاه الهينك سوگلى فوللّرى مظاهر حضرت

احديّتك ظهورى و مشارق نور حقيقتك طلوعى

بر دور عظيمدر و عصر مجيدر و قرن جديدر

همر بر مظهر مقدّسك كتاب مبين تدوينى اولدين

كنى حقيقت رحمانيّه سى و كينونت نوارنيّه سى امّ

الكتاب تكوين در لوح محفوظ در رقّ منشور در

كتاب مسطور در كتاب تدوين و تشريع سور

و آيات و كلمات و حروفاته محتوى اولديغنى كنى

حقيقت وحدانيّه يعنى كتاب تكوين دخى من

حيث الأسماء و الصّفات و الافعال و الأحكام و

الأثار ايات و كلمات و حروفاته فائز و شامل در

بو ايات و حرف و كلمات تكونيّه دخى خارق

عاده و حقائق ممتازه اولمق كركدر يعنى تكوين

طبق تدوين و تدوين اوصاف تكوين اولمق

كركدر يعنى احبّاى الهى مظهر ايات توحيد اولى

 \* ص146 \*

و مطلع اسرار تفريد اولملى و مشارق اسماء و صفات

اولملى و مهابط الهام ربّ الأرضين و السّموات

اولملى نور حقيقتك اشعهء ساطعه سى و ناره موقدهء

ربّانيه نك لمعات لامعه سى اولملى مظاهر اخلاق

رحمانيّه اولملى ومطالع اثار ربانيّه اولملى سائر

ممدن هر جهتجه ممتاز اولملى اى جمال قدمك

احبّاى صادقانى و دوستان حقيقى سى سعى

و غيرت بذل و جهد و همتى صرف ايدرك حقيقت

انسانيّه يى سنوحات رحمانيّه ايله تريين ايتمك كركدر

حمد اولسون جنود تأئيد ملكوت ابهى دن هجوم

ايتمكده در و فريق ملائكه توفيق افق اعلادن

ورود ايتمكده در انحق توجّه لازمدر تبتل لازم

و در تضرّع لازمدر تزكيه لازمدر عهد و ميثاق

الهيده ثبوت و رسوخ لازمدر عهد و پيمان

رحمانيده است ؟؟ و ركوز لازمدر اغلا ؟؟

اخلاق رحمانيه و اطوار كزى اطوار مقدّسهء

 \* ص147 \*

روحانيّه و گفتاركزى ستايش و ثناى جمال قدم

ايتمك لازمدر و البهاء عليكم يا احبإاللّه ع ع

# هو اللّه اى امة اللّه جناب مشهدى خليل داغلرى تپه لرى

صحرالري دريالري قطع ايدرك استقامتله قوشه رق

استان مقدّسه يوزنى كوزنى سورب ديده سى منور

و دماغنى معطّر ايلمشدر بو بقعهء مباركه ده هر زمان

منى يا دودعاى خير ايله دلشاد ايلدى ع ع

# هو اللّه اى سوگلى دوستم جناب حق عنايت قپوسنى و موهبت

در كاهنى ياران حقيقى يوزلرينه اچوب صلاى عام

و رمشدد باق بونه عنايتدر مه عين هدايتدر

هدايت نور ايمان در نهايت عرفان يزدان در هر

ايكنسنك شرطى ثبوت و استقامت عهد و پيمان

در ميثاق عظيم الهى و عهد قديم يزدانى تشبّث

و تمسّك اولدقچه بر خرمن عرفان و ايقان بر؟؟ ؟؟

و البهاء عليك ع ع

 \* ص148 \*

تعليم اطفال و تعميم كمال حضرت ذوالجلال برنجى امر

و واجب و فرض قاطعى در كيم كه صبيان دوستان

تربيت و تعليم وتدريس ايدر جناب حق آنى تائيد

ايدر توفيق ايدر عون و عنايتى آكا رفيق ايدر ع ع

# هو اللّه سوگلى يارانم و نورانى دوستانم حضرت احديّت

عالم بشريتى پرتو نور تجلّى ايله و فيض مجلى ايله

رشك عالم ملكيّت ايلدى انوار فيوضات

قيوميّتى نور سحركبى آفاقده منتشر و اسرار موهبتى

جهان ملك و ملكوتده مشتهر اولان جناب

اسم اعظم و موهبت قدم حضرتلرينه شكر اولسون

كه بزم كبى مور ضعيفى سرير سلطنت سليمانى

اولان تخت نيكبخت محبّت اللّه و معرفت اللّه تا

صدر عزّتنده اوتووتدي و الطاف بي پايان

سزاوار و ارزان بيوردى ربّم مكاشكر اولسون

 \* ص149 \*

حمد اولسون جانم او غورنده قربان اولسون ع ع

# هو اللّه اى اللّهك سوگلى قولى جمال مبارك شمس حقيقتدر

بدر منير در نيّر اثير در ممكنات مظاهر و مجالى و

مستفيض در فيض فيّاض هر نه قدر عظيم و شديددر

انحقّ استعداد لازمدر قابليّت واجبدر لياقت

شرط در سن حقدن استعداد عظيم طلب آيت

تا ظهور فيض شديد اولسون ع ع

# هو اللّه اى زائر مشكين نفس اللّهدن بشقه هركدن ميلنى

كس و يوقفس ظلمانيدن حديقهء بقا مرغى آسا

قنادنى آچوب ذروهء اعلى و ملكوت ابهايه اوچوب

اسرار جبروته آشنا و حقائق ربوبيّته واقف و

اگاه اوله سين حمد اولسون داغلارى و تپه لرى

اشوب و دريالردن كچوب مطاف كروبيان

ملأ اعلى طواف و استان مقدّس طوير غنى

 \* ص150 \*كوره كحل جلاو يوزوقيى و زلف وجودنى تربت

مطّهره ايله معطّر ايلدن جناب حقّه شكر ايله حمد

ايله ثنا ايله و البهاء عليك ع ع

# هو اللّه يار موافقا افتابك پرتو شديدى هر نه جسم جديدى

اريدوب منجمد ايكن سيال ايدر اسه ده انسان

منجمدى مستشعر اينمر و كوران محزونى محفوظ

ايتمز و نغمات عندليب الهى هر نه نشئه بخش و

طرب انگيز اسه ده صها غريد گوشى هوشيار

ايتمز ع ع

# هو اللّه اى اسكندر اسكندر يونانى قطعهء آسيائى و

قطعات سائردن دخى بعضى جوانب استيلا ايلدى ؟؟

؟؟ نهايت بلاء انعدام او غرادى مالك ؟؟

ايكن مملوك گنجور ايكن صعلوك اولدى اتكى اوزبرق ؟؟

ايكن چيلان يوز كتشكون ايكن قراطيراق اولدى

مادام بويله در سن بر سلطنت روحانى تا نشين

 \* ص151 \*

و بر حكومت وجدانى تحكيم ايدرك مدينه قلوب

يارانى مسخّر و مشام دوستانى نفحهء مشكبوا ايله

معطّر ايله ع ع

# هو اللّه بندهء مخلصم جمال قدمك بر احسانى الفت و قلوب

و محبّت نفوس در جناب على اكبر استان مقدّس

ربوبيّت روحنى شاد ايتمك اوزده هر زمان

سنى ياد ايلر و بورقه نك ترقيمينى استدعا ايدر

بورجاء و ايتدعا انحق الفت نامه و محبّت صميمه

يه مستند در ع ع

# هو اللّه اى حضرت بها قلى درگاه ربوبيّة هر دم شكرانه تقديم

و حمد و ستايش روحانيّه ايله تعظيم ايتمك واجبدر

چونكه معدونى موجود ايلدى و مخمودى موقود

ايلدى بيگانه يى اشنا ناتوانى توانا بيوردى ع ع

هو اللّه

 \* ص152 \*

حبيبا فيض احديّت مقتضاى رحمانيّت اوزره هونه

قدر كامل و شامل ايسه ده ينه فيض خصوصى وار

و اختصاص ربوبى وار و هدايت فيض اختصاصى

در و معرفت تجلو خصوصى در و يختصّ برحمة

من يشاء دليل كافيدر و بيان شافيدر جناب

حقه شكر ايله ع ع

# هو اللّه اى ربّ بى انداد ملكوت تقديسه او چمش و درگاه

ربوبيّته التجا ايتمش اولان بر مرغ علّيينى سدره

نشين حديقهء معرفت ايله جنّت احديّتند چمنستان

حقيقتده شاخسار رحمانيّتده انواع نعمات توحيد

ايله دمستار ايله ع ع

# هو اللّه اى بندهء الهى استاد رضا قضا كبى حكمى بزه نافذ

و اجراء ايتمكدن بشقهء بر چارهء اولميوب قاچ ساعت

متمادياً بزى يازو يازد يروب نهايت سنين اشتياتى

حكاية ايدوب و تكبيرنى تبليغ ايدرك بو تحريرتم

دلالت ايلدى ؟؟ مغمور و معمّر و مسرور و

مكرّم ايلسون جاننى جانانه و وجدننى جوهر غرفانه

 \* ص153 \*

همدم ايسون ع ع

# هو اللّه اى بندگان و كنيزان حقّ شرق و غرب در حركت

است و جنوب و شمال متضرّع بملكوت احديّت نداى

الهى در جميع اقاليم بلند است و كلمهء حق جان و روح

هر هوشمند نفحهء جان بخش موهبت رحمانى در جميع

اقطار در انتشار است و افاق عنبر نثار شما اى

احبّاى و اماء الهى توجّه بملكوت ابهى نمائيد و توسل

بجبروت اعلى تا از فيض نامتناهى الهى موفق بتأئيدات

غيبى گرديد و مؤيد بمواهب لاريبى سرج لامع شويد

و نجوم ساطع اعلام محبّت اللّه شويد و آيات موهبت

اللّه امواج بحر حقيقت گرديد و مظاهر الطاف حضرت

احديّت فيض قديم شامل است و لطف حضرت

كريم كامل اين ايّام را غنيمت شمريد و ازاين بحر

بى پايان موفور بريد ذلك من فضل اللّه و يؤتيه

من يشاء و اللّه ذوفضل عظيم ع ع

 \* ص154 \*

هو الأبهى جناب ملّا حسين عليه بهاءاللّه الأبهى

ملاحظه نمايند

# هو الأبهى اى مؤمن باللّه و موقن بايات اللّه اهالى زنجان در

بدو ظهور از جلوهء طور و لمعهء نور قلوبشان روشن و

گلشن شد چون بحر بجوش و خروش آمدند و

همراز اواز سروش گشتند جانفشانى نمودند و در

سبيل رحمن اسير و دستگير گشتند چون اين نفوس

بافق تقديس عروج نمودند معدودى بعد

پا گرفتند و بكلّى مخمود و مجمود و محروم و مأيوس

شدند ان انوار تار و تاريك شد و ان نفحات

مقطوع و ممنوع شد نه صدائى و نه ندائى محلّ

حسرت است و مقام اسف تو حمد كن خدا را

كه شعلهء اين نار پر حرارتى و بانوار اين اشراق

مظهر موهبت البهاء عليك عبدالبهاء عبّاس

هو الأبهى

 \* ص155 \*

عشق آباد جناب حسين زنجانى عليه بهاءاللّه الأبهى ملاحه نمايند

# هو الأبهى اى متوجّه فاطر ارض و سماء اين منادى كه نداى الهى را

گوش زد شرق و غرب نمود در دعوت تفاوتى نه

گذاشت و اختلاف تاسيس نفرمود بيك ندا كل را بشاطى

بحر عنايت خواند لكن بعضى چون لب تشنهء سلسبيل

هدايت بودند دويدند وبدرياى موهبت

رسيدند و بعضى در مقامات بعد خويش نشستند

و نعرهء واعطشا بر اوردند و بعضى بكلى غافل و كاهل

از حرقت و شدّت بى ابى سوختند و ملتفت نشدند

و البهاء على اهل البهاء الذين ثبتوا على ميثاق اللّه و

تمسّكوا بحبله المحكم المتين عبدالبهاء عبّاس

هو الأبهى عشق آباد جناب ملّا حسين زنجانى عليه بهاءاللّه الابهى ملاحظه نمايند

# هو الأبهى \* ص156 \* اى ناظر بملكوت ابهى

#  خوشا بحال نفوسيكه بصرف فطرت

منجذب الى اللّه گشتند و بمغناطيس محبّت سارع بمشهد

فدآء از جان و خانمان بيزار شدند و از انچه غير رضاى

حضرت دوست بود در كنار گشتند چون ذبيح مليح

بقربانگاه شتافتند و چون مسيح فصيح بر صليب بلسان

بليغ مناجات نمودند چون خليل جليل در اتش

نمروديان فتادند و چون موساى كليم در دست

قبطیان چون يوسف صدّيق در سبيل الهى اسير

زندان شدند و چون نوح نجى در طوفان طغيان

ستمكاران چون سيّد حصور در دست قوم كفور

افتادند و چون ذكريّاء مظلوم در دام اهل غرور

چون سيد ثيرب و امام بطحاء در صدمات و

مشقّات لايحصى افتادند و در تعذيب و تكفير

و توهين اهل شقا چون حسين مظلوم در دست

 \* ص157 \*

قوم ظلوم گرفتار شدند و در كربلا در شدت كرب و بلا

افتادند و عاقبت جان باختند و در ميدان فدا اسب

تاختند و از اين تنگناى عالم ادنى بملكوت ابهى شتافتند

طوبى لهم و بشرى لهم من هذا الفضل الذى اختّص اللّه

به من شاء من عباده المقرّبين لعمرك ان اطلعت

سرّ الشهاده فى سبيل اللّه و سرّ القربان فى محبّة اللّه

لسرعت منجذباً الى ميدان الفداء منادياً الوحا

الوحاً الى الموهبة الكبرى البدار البدار الى الرحمة العظمى

العجل العجل الى الغنيمة العليا ولكن اللّه ستر هذا النّور

و كتم هذا السّر المكنون و الرّمز المصون اجلالاً لأمره

و صوناً لمقامات قدس احبّته حتّی يظهر سرّ الاختصاص

و يشرق انوار الموهبة فى مشكاة الخاص انّه يهب من شاء

و يعطى من يشاء و يمنع عمّن يشاء يختصّ برحمته من يشاء

يوفق على الانفاق بفضله من يشاء انّه هو الكريم الفضّال

عبدالبهاء عبّاس

 ارض زنجان ترابش بخون دوستان

 \* ص158 \*

آغشته و هوايش از حرارت نار قربان تافته حدائقش بدم

اطهرشان رنگين شده و شقائقش از نار اهل وفا خوشرنگ

گشته بسا نفوس كه در كمال شعف و شوق در آن محفل

از دست ساقى فدا جام عطا نوشيدند و چه بسيار

جواهر وجود كه چون لؤلؤ منثور در آن خاك و خون

غلطيدند لهذا ان خطّه و ديار در ساحت پروردگار

قطعه از گلزار توحيد است و ان سرزمين در نزد

موقنين از مواقع علييّن لهذا اهميّت كبرى داشته

و لزوميّت عظمى كه نفوسى در انجا موجود باشند

كه چون ابر آسمانى تائيد زرع الهى نمايند و چون

نفحات ازهار و نسمات اسحار قلوب ساكنين را

حيات جاودانى بخشد اهل ارض را محرّك روحانى

كردند و بازماندگان شهدا را مشوّق ربّانى نفحات

الهيه را ناشر كردند و رايات رحمانيّه را رافع اين بسيار

لازم و واجب اگر انجناب ممكن باشد كه مراجعت

 \* ص159 \*

بان ارض فرمايند و بصنعتى كه در مدينۀ عشق مشغول

در ارض زآء مشغول گرديد و الفيض و البركة من اللّه و

در اين ضمن نيز مشغول بخدمت امر گردند بسيار

مرغوب بنظر ميايد ربّ اسئلك بكلّ عجزٍ و ابتهال

و تضرّع و انكسار ان تويّد كل عبد يقوم على خدمة

امرك و كلّ مشتعل بنار محبّتك يسعى فى اعلاء كلمتك

و كل بطلٍ يطلق العنان فى مضمار نشر اثارك و كل ناطق

ينطق بافصح اللّسان فى بيان انوارك و اسرار كتابك ايربّ هم

عبادٌ اختصصتهم بفضلك و مواهبك فى هذا الكور العظيم

و رزقتهم من الذّ نعماتك فى هذا الحشر الجليل و نورّت

و نورّت[[22]](#footnote-22) وجوههم فى ملكوتك المنير و اشرقت بانوار

جمالهم فى افقك المبين ايربّ هم ملائكة الهامك و

خزنة علمك و اعزّة خلقك و مواقع امرك و

مطالع فضلك و غيوث جودك و ليوث غاضك

و حيتان حياضك و اوراد رياضتك ايربّ ايدّنى

 \* ص160 \*

بانفاسهم القدسيّة و وفقنى على خدمتهم بنفحات

الأنسيّة ايربّ اجعلهم مشارق تائيدات و مطالع

توحيدك و انجم موهبتك و اعين حكمتك و شعائر

دينك و ايات ملكوتك و رايات جبروتك انّك انت

الكريم المعضى الوهّاب عبدالبهاء عبّاس

هو الأبهى عشق آباد دوستان الهى ملاحظه نمايند

# هو الأبهى اى احبّاى رحمانى و ياران معنوى ايّام قيام بر

خدمت و هنگام اشتغال بنار محبّت است ظهور

اسرار قدم و فيض اعظم يك حكمت عظيمه و ثمرهء

طيبّه اش محبت و الفت و اتّحاد و انجذاب بين احباب

است تا باين موهبت و عنايت بين ساير احزاب محشور

و ممتاز گرديد على الخصوص در اين كور عظيم

و دور مجيد كه بوصاياى مؤكده محبوب قديم بايد

قيام نمود و ان تشييد روابط والفت صميمه با جميع

 \* ص161 \*

خليقه است ديگر معلومست بايد با دوستان حقيقى و

ياران معنوى چگونه باشد قسم بجمال قدم كه اليوم

نفسى بر عهد و ميثاق الهى ثابت و راسخ كه جان

خويش را بجهت احبّاى رحمن فدا نمايد و تا باين درجه

انسان نرسد بر عهد و ميثاق وفا ننموده و قطرهء

از بحر صفا نچشيده و از گلستان جنّت ابهى رائحه ئى

استشمام نكرده پس اى احبّاى حقيقى بدل و جان

با يكديگر مهربان باشيد و در محبّت بيكديگر جان

فشان گرديد تا در درگاه احديّه مقبول شويد

مولوى در غزليّات خويش گفته بوى جان

ميايد از پشم شتر اين شتر از خیل سلطان ویس در

ملاحظه فرمائيد كه ویس قرن شتر بان بود از

پشم شتر بوى جان استشمام مينمود پس اگر مشام

 روح‌بان باشد از هياكل احبّاى الهى كه قميص يوسف

محبّت اللّه هستند چه نفحهء استشمام نمايند قسم

بجمال قدم كه نفحهء استشمام نمايند و جان فدا كنند

 \* ص162 \*

عبدالبهاء عبّاس

سيسان بواسطهء جناب اقا ميرزا على بنكدار جناب آقا

ميرزا حسين زنجانى عليه بهاءاللّه الأبهى

# هو اللّه اى بنده حقيقى حضرت جانان خدماتت در پيشگاه

حضرت احديّت مقبول و محبوب و ممدوح و محسوب

فى الحقيقه انچه بايد و شايد در روحانيّت و ترقى

احبّاى الهى كوشيديد و خدماتت مکلل بتاج

نجاح شد لهذا بايد نهايت ثبات و استقامترا

در اين خدمت بكار برى و با نيّتى خالص در تربيت

اطفال و ترقّى ...[[23]](#footnote-23) و تحسين اخلاق عموم و

...[[24]](#footnote-24) يقين بدان كه تائيدات الهيّه

ميرسد و موهبت رحمانيّه روى مينمايد

بواسطهء جناب اسمعيل آقا عليه بهاءاللّه ع ع

سيسان جناب آقا ميرزا حسين زنجانى عليه بهاءاللّه

 \* ص163 \*

# اى ثابت بر پيمان مكتوبى كه بجناب اسمعيل اقا مرقوم نموده

بوديد ملحوظ گرديد سبب روح و ريحان شد زيرا دليل

جليل بر ثبوت در سبيل الهى بود و برهان كافى

بر توجّه باستان مقدس نامتناهى خوشا بحال تو

كه چند سالست در اين قريه بخدمت قائمى و سبب

سرور و فرح قلوب ياران الهى شدى حال اگر

بخواهى كه چندى در اطراف بگردى و بعضى

اوقات بسيسان تردّد نمائى جائز است امّا بايد

انشاء اللّه متوكّلاً على اللّه باشى و منقطعاً الى اللّه

باشى و ناطقاً بثنائه و مهتزاً بنسائم فضله و ...[[25]](#footnote-25)

الصعود الى ملكوته تا در هر محلّى كه باشى سبب روحانيت

كبرى گردى و فى الحقيقه نفوس را منقطع از ماسوى

نمائى و راحت جاندهى و آسايش وجدان

بخشى و عليك التّحية و الثناء ع ع

 \* ص164 \*

هو اللّه

تبريز بواسطهء جناب ميرزا على بنكدار و جناب اقا اسداللّه

عليه بهاءاللّه الابهى

# هو اللّه اى بنده آستان بها مكتوبي كه از مراغه مرقوم

نموده بوديد رسيد و نفحهء جديده وزيد زيرا

دلالت بر روحانيّت ياران الهى در آن اقليم

روحانى نمود يعنى محفل هدى بيارايند و

بنفحات قدس بياسايند و دامن بالايش اينجهان

فانى نيالايند بارى اليوم ميزان نسيان بيگانگان

و ثبوت بر پيمان و سرور و شادمانى بفضل رحمن

و انقطاع از اينجهان اميدوارم كه جميع ياران باين

موهبت بى پايان موفق گردند و عليك التّحيّة

و الثّناء ع ع

هو اللّه

زنجان ايران احبّاى الهى عليهم بهاءاللّه الأبهى

 \* ص165 \*

# هو اللّه اى احبّاى الهى از ان خطّه و ديار كه قربانگاه عاشقان

كوى دلدار است نسائم خوشى ميوزد كه روح

ريحانست و مسرّت دل و جان خبر انجذاب و

اشتعالست و ثبوت استقامت در امر پروردگار

اى ياران تخم پاكى در ان مزرعهء الهيّه افشانده

گشت و بخون شهيدان آبيارى شد بكوشيد

و بخروشيد تا در اين ايّام از شبنم عنايت سبز

و خرّم شود و خوشهء فيض ...[[26]](#footnote-26) ببار آرد و بركت خرمن

گردد البتّه آن دماء مطهّره عاقبت ان اقليم را زنده

نمايد و حيات روحانى بخشد وانوار حق بتابد

و دشت و صحرا و كوه و بيداء منوّر گردد و امّا

شما بكوشيد كه در اين زمان دلبر اين ارزو

و امال شاهد انجمن گردد و عليكم التّحيّة و الثّنا

اى سوگلى يارانم زنجان شمس حقيقتن طوغدى

 \* ص166 \*

كوندن انوار معرفت اللّه بارقه سحراسا افاتنده

منتشر اولدى و هدايت يلدزلرى مشرق عنايتدند

پارل پارل بارلددى مشكاة نور اولدى و جلوه

گاه ظهور اولدى اتش عشق شعله ور اولدى

و دلبر عنانن عاشقانى هربرى بر اهنگ مشتاقانه

ايله نغمه ساز محفل اشفته گان اولدى قربانگاه

عشق قپوسى اچلدى و عاشقان جمال ذوالجلال

كمال وجد و ييروريله رقص ايدرك جانفشانى

ايدرك جشن عظيم بر پاولدى جام فدا طويلدى

يريورى قان ايله بوياندى سرمست الست نشئه

صهباء بولدي و قيامت شهدا بويدي ميدان

مسرّت جان و راحت وجدان بولدى صبح

موهبت چلدى و نور احديّت پارلدى و

نداى ملأ اعلى قولاقلره ديدى و تحسين

 \* ص167 \*

ملكوت ابهى دويولدى و طوبى لكم و بشرى لكم ترانه

مطربان بزم حشرت رحمن اولدى سيز كه اول گلستان

شكفته گللرى سيز واوبوسانن سرو خوش

خرامى سيز و اول چوبيارن نهال بيمهال سيز

و اول اسلافن اخلاف بى مثال سيز جهد ايلين

و سغى ايلين تا كه نلرن كشتزار هدايتلرينى جويبار

حقيقت ايله صولايه سيزو ديكدكلرى د در خيابان

موهبتى نسيم جانپرور استقامت ايلدر طراوت بخش

اوله سنز تاجنت ابهانن لطافت هواسى و حلاوت

منظره سى كوكللرنزى باغ جنان ايليه روضه

جنان ايليه جلوه گاه رحمن ايليه شاد اوله

سيزوار اوله سيز اى بنم سو گلى يارانم ع ع

هو اللّه

زنجان جناب اقا حسين كفّاش عليه بهاءاللّه الأبهى

 \* ص168 \*

هو الابهى

اى بنده آستان بزم خوش برپاست و جشن بلا

در نهايت ترتيب و تنظيم آراسته گشته و عبدالبهاء

در اين بزم سرمست و مى پرست و جام عطا در

دست چه قدر شكرانه بايد كه مورد اين الطاف

گشتى خدماتت باحبّاى الهى واضح و مشهود و

همچنين زحمات قرينه ات مقبول از خدا ميطلبم

كه عون و عنايت مبذول فرمايد و عليك التّحية و الثّناء ع ع

هو اللّه

جناب شيخ احمد سليل من سعى الى ميدان الفداء

فى سبيل اللّه عليه بهاءاللّه

# هو اللّه اى يادگار ان كامكار ان فرشته خو و ماه رو و مشكبو

اهنگ كوى دوست نمود و چنان در انجمن

عاشقان و فدائيان رحمن رخ بر افروخت

 \* ص169 \*

كه در بارگاه قدس شمع انجمن گرديد و مانند گلچهره

افروز گلشن و چمن گشت از خاصان حق شد و بخلوتگاه

الهى راه يافت تو نيز پى او گير تا موهبت بى پايان يابى

و حيات جاودانى جوئى و عليك التّحيّة و الثّناء ع ع

هو اللّه

زنجان جناب اقا ميرزا حسين حكاك عليه بهاءاللّه الأبهى

# هو اللّه اى حكّاك معنوى فصّ نگين قلب را بنقش يا بهاءالابهى

بيارا تا سطر آيت كبرى را در صحيفهء صدر بنگارى و

خاتم سليمانى بدست آرى و ديوان را شكست

دهى و اقليم جاودانى را مسخّر نمائى و عليك

التّحية و الثّناء ع ع

هو اللّه

زنجان جناب ابوالحسن عليه بهاءاللّه الأبهى

 \* ص170 \*

# هو اللّه اى نو نهال باغ محبّة اللّه خوشا بحال تو كه در جنّت

ابهى شاخ تازه فطرة اللّه هستى و بكاخ هدايت

اللّه در آمدى از اوساخ ضلالت رهيدى

و طهارت كبرى جستى بصر و سمع بگشودى

و شمع جمع گشتى اميدوارم كه روز بروز بر

ايمان و ايقان و عرفان بيفزائى و عليك التّحية

و الثناء ع ع

هو اللّه

زنجان جناب پيغمبر قلى عليه بهاءاللّه الابهى

# هو اللّه اى پى رو پيغمبر يار قديمى و در محفل قلوب انيس

و نديم بذكر تو مشغولم و بياد تو مالوف در اين

بقعهء مباركه تا مغبوط مقرّبين گردى و مذكور

در عليّين و عليك التّحية و الثّناء ع ع

\* ص171 \*

هو اللّه

زنجان جناب اقا يوسف عليه بهااللّه الابهى

# هو اللّه اى يوسف زنجانى من يوسف كنعان چهره بر افروخت

و شهره افاق گشت تو در چه بلا پرورش يافتى انشاءاللّه

اوج ماه خواهى يافت عزيز مصر محبّت اللّه شو

و جلوه بكوه و بازار كن و عليك التّحية و الثّناء ع ع

( شماره ۷۲، حضرت عبدالبها )

1. سال 55 خورشیدی صحیح است. [↑](#footnote-ref-1)
2. کذا. [↑](#footnote-ref-2)
3. از آثار حضرت بهاءالله است. [↑](#footnote-ref-3)
4. کذا. در نسخه‌های دیگر «به درمان» آمده. [↑](#footnote-ref-4)
5. کذا. در نسخه‌های دیگر «برتر». [↑](#footnote-ref-5)
6. کذا. در نسخه‌های دیگر «بویژه». [↑](#footnote-ref-6)
7. در نسخ دیگر «بیاری باری». [↑](#footnote-ref-7)
8. دو کلمه درست خوانده نشد. احتمالاً «بر صفوف». [↑](#footnote-ref-8)
9. کذا. [↑](#footnote-ref-9)
10. کلمه‌ای خوانده نشد. [↑](#footnote-ref-10)
11. کلمه‌ای خوانده نشد. [↑](#footnote-ref-11)
12. کلمه‌ای خوانده نشد. [↑](#footnote-ref-12)
13. کلمه‌ای خوانده نشد. [↑](#footnote-ref-13)
14. ظاهراً جمله‌ای از قلم افتاده. [↑](#footnote-ref-14)
15. کذا. [↑](#footnote-ref-15)
16. کلمه‌ای خوانده نشد. [↑](#footnote-ref-16)
17. کلمه‌ای خوانده نشد. [↑](#footnote-ref-17)
18. کلمه‌ای خوانده نشد. [↑](#footnote-ref-18)
19. کذا. [↑](#footnote-ref-19)
20. کلمه‌ای خوانده نشد. [↑](#footnote-ref-20)
21. کذا. احتمالاً «رشوات». [↑](#footnote-ref-21)
22. کذا. [↑](#footnote-ref-22)
23. کلمه‌ای خوانده نشد. [↑](#footnote-ref-23)
24. دو کلمه خوانده نشد. [↑](#footnote-ref-24)
25. کلمه‌ای خوانده نشد. احتمالاً «متمنیاً». [↑](#footnote-ref-25)
26. کلمه‌ای خوانده نشد. [↑](#footnote-ref-26)